

Journal Iranian Political Sociology

Vol. ۵, No. ۷, Mehr ۲۰۲۲

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.343109.3477>

Investigating the Analytical Course of Pre-Constitutional Sustainability and Political Literature

Abstract

Sustainability literature is a subset of political literature committed to society that arises in the context of people's lives and social change and is rooted in the distant past and defending culture and countering the invasion of foreigners and domestic oppression. It led to the growth of this type of literature. In ancient Iranian societies, for some reason, people had less opportunity to participate in society and comment, and only a limited number of speakers and thinkers of Persian literature in their works have paid attention to sustainability literature and this type of literature in contemporary times - and After constitutionalism, it is arranged and named, but as one of the manifestations of the socio-political literature of Iran, examples of it can be seen and considered in the remaining works before and after Islam. Sustainability is a strong chapter of literature that is rooted in the depth of Iranian culture and literature. Various pre-constitutional issues are examined and analyzed to determine that in the history of our country and in the face of foreign invasions, movements were formed and also influenced in the texts of prose and prose, which can be considered and proven as manifestations of stability literature. Political literature has a long history in the literary history of this land.

بررسی سیر تحلیلی ادبیات پایداری و سیاسی پیش از مشروطه

محمدهادی مرادی^۱رضا برزویی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰

شراره الهامی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۳

چکیده

ادبیات پایداری، از نوع ادبیات متعهد است که در متن زندگی مردم و درگیر و دار تحولات اجتماعی به وجود می‌آید و ریشه در گذشته‌های دور دارد و دفاع از فرهنگ و مقابله با هجوم بیگانگان خارجی و ستم و بیداد داخلی، موجب رشد این نوع ادبی شد. در جوامع کهن ایرانی، بنا بر علل و دلایل متعددی مردم کمتر فرصت حضور در جامعه و اظهار نظر داشتند و فقط افراد محدود و معدودی از سخنوران و اندیشمندان ادبیات فارسی، در آثار خود به ادبیات پایداری توجه نشان داده‌اند و این گونه از ادبیات در روزگار معاصر - و بعد از مشروطیت - نظم و ترتیب می‌یابد و نام گذاری می‌شود اما به عنوان یکی از نمودهای ادبیات سیاسی - اجتماعی ایران زمین، می‌توان نمونه‌هایی از آن را در آثار باقیمانده قبل و بعد از اسلام مشاهده نمود و دانست که در نثر پایداری قبل از مشروطه، اهل قلم با پیروی از نهضت‌هایی خاص و با بهره از گونه‌ای طنز و اعتراض، روحیه مقاومت را در فرهنگ ما تقویت می‌کردند و بر این اساس می‌توان گفت: پایداری، فصلی موقوم ادبیات است که ریشه در عمق فرهنگ و ادب ایران دارد و می‌شود آن را یکی از بنمایه‌های اساسی ادبیات فارسی دانست که در ادوار مختلف جلوه دارد هر چند که در دوران معاصر و متأثر از رخدادهای سیاسی، نقش و حضور مردم در صحنه‌های اجتماعی نمود بیشتری دارد و به تبع آن، ادبیات پایداری شاخصه‌های بیشتری می‌یابد و ضوابطی خاص برای آن تعریف می‌شود. در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی ابتدا تعاریف و تاریخچه‌ای در باره موضوع ارائه می‌شود و پس از آن، نمونه‌هایی از متون نثر فارسی که متضمن و در بردارنده جلوه‌هایی از ادب پایداری در ادوار مختلف پیش از مشروطه است مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند تا مشخص شود در پیشینه‌ی کشور ما و در مقابل تهاجمات بیگانگان، نهضت‌هایی شکل گرفت و در متون نظم و نثر نیز تأثیر گذاشت که می‌توان آنها را جلوه‌هایی از ادب پایداری دانست و ثابت کرد ادبیات سیاسی در تاریخ ادبی این سرزمین، سابقه‌ای دیرین دارد.

واژگان کلیدی: ادبیات متعهد، ادبیات پایداری، ادبیات انتقادی، نثر فارسی.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران

پایداری؛ در لغت به معنای استواری، استقامت و ایستادگی است و در اصطلاح، ایستادگی در برابر جریان‌های ضد آزادی را گویند که ابعاد گسترده‌ای دارد و در ادب فارسی به عنوان یکی از جلوه‌های ادب سیاسی شناخته می‌شود که می‌توان گفت: هر نوع سخنی را که در راستای ایستادگی و رویارویی انسان با موانع گسترش آزادی باشد که در قالب شعر و نثر بر زبان گویندگان و سخنوران جاری شده است می‌توان زیر مجموعه این نوع از ادبیات خواند و نمونه‌های آن را به تمامی اعصار و ادوار تاریخ ایران، تعمیم و گسترش داد و ثابت کرد علی‌رغم اینکه در دوران معاصر این اصطلاح رایج شده و به نوعی خاص از آثار ادبی اطلاق می‌شود اما این ادبیات، به زمان و مکان خاصی تعلق ندارد و وجدان انسان، مخاطب آن است و در فرهنگ و ادب ایرانی دیده می‌شود. گروهی با تکیه بر نگاهی فطرت‌گرایانه بر این باورند که «زبان و ادبیات پایداری، زبان و ادبیات زندگی است و نمی‌شود پایداری نکرد و زندگی کرد.» (اسماعیلی، ۱۳۹۰: ۶۲) گروهی تیز با توجه به عنصر تعهد در شعر، بر این باورند که: «ادبیات مقاومت، نوعی از ادبیات متعهد و ملتزم است که از طرف مردم و پیشروان فکری جامعه در برابر آنچه حیات مادی و معنوی آنها را تهدید می‌کند به وجود می‌آید و هدفش جلوگیری از انحراف در ادبیات، شکوفایی و تکامل تدریجی آن است.» (بصری، ۱۳۸۸: ۲۶) خاستگاه این نوع رویکرد به ادب پایداری را شاید بتوان به تأثیر برخی از جریانهای ادب غرب به ویژه جریان شعر متعهد و نظریه سارتر (۱۹۴۶) نسبت داد. «ما می‌خواهیم در تغییر دادن جامعه‌ای که ما را در میان گرفته است، شرکت کنیم. ما می‌خواهیم ادبیات وظیفه اجتماعی خود را که هرگز نباید فرو می‌گذاشت دوباره به عهده گیرد.» (نجفی، ۱۳۵۶: ۵۴).

در هر حال، ادبیات پایداری را اینگونه تعریف کرده و گفته اند: «شعر مقاومت به مفعوم عام کلمه به شعری اطلاق می‌شود که صرف نظر از قلمروهای ایدئولوژیک به ستایش حرکت‌های جمعی و مردمی برای رسیدن به آرمانهایی که حکومتها مانع تحقق آنها شده‌اند، می‌پردازد. بر اساس این تعریف، شعر مقاومت پیش از آنکه ریشه در قلمروهای دینی و مذهبی داشته باشد نسبت خود را به اعتقادات سیاسی می‌رساند.» (اسماعیلی، ۱۳۹۰: ۷۷).

در تعریف ادبیات پایداری، اختلاف زیادی به چشم می‌خورد و هر یک از صاحب‌نظران بر اساس نگاه خود بر وجوهی از این ادبیات تأکید دارند. ادبیات پایداری در متن زندگی مردم و درگیر و دار تحولات جامعه به وجود می‌آید. این نوع، ریشه در گذشته‌های دور دارد و دفاع از فرهنگ و مقابله در برابر هجوم بیگانگان موجب رشد این نوع ادبی شده است. در آثار قبل از اسلام مانند یادگار زریران و اوستا نمونه‌هایی از پایداری دیده می‌شود و در ایران پس از اسلام نیز می‌توان گفت که نمود پایداری و جلوه‌های این گونه از ادب، ریشه در نهضت‌های فرهنگی و اجتماعی خاصی دارد که در موقیعت‌هایی خطیر به وسیله ایرانیان - گاه در کنار نهضت‌های نظامی - ایجاد شده و مردم را به دفاع از آزادی و آزادی و ایستادگی در برابر تهاجم بیگانگان و ستم و ظلم حاکمان فراخوانده است. برای مثال؛ اولین نمودهای پایداری در نهضت شعوبیه شکل گرفت و زیباترین مفاهیم پایداری حماسی در شاهنامه تصویر شده است.

پیشینه پژوهش

با توجه به پیشینه فرهنگی ایران در خصوص ادبیات پایداری باید عنوان کرد که این نوع، در گذشته‌های تمدن و ادب ایران قبل از اسلام وجود داشته است و بعد از اسلام نیز آثار متنوعی در این زمینه خلق شده‌اند. ادیبان در همه ادوار، به صراحت یا به اشارت، مؤلفه‌هایی از پایداری را در آثارشان به نمایش گذاشته‌اند و پژوهشگران تحقیقات ارزشمندی در قالب مقاله، کتاب، پایان‌نامه و طرح‌های پژوهشی با موضوع ادبیات پایداری سامان داده‌اند. در مجموعه مقالات همایش پایداری که تاکنون ۶ مجلد آن به چاپ رسیده است، مقاله‌های ارزشمندی به زیور طبع آراسته شده که هر یک بعدی از ابعاد گسترده پایداری را بیان نموده‌اند. از بارزترین موضوعات حوزه پایداری که در قالب پایان‌نامه نوشته شده است می‌توان به: بازتاب ادبیات پایداری در شعر شاعران، بررسی عناصر پایداری در آثار ادبی، ادبیات پایداری در آثار شاعران غیر ایرانی، جلوه‌های پایداری در آثار داستانی، بررسی تطبیقی ادبیات پایداری در شعر شاعران ایرانی با شاعران غیر ایرانی و بسیاری از موضوعات دیگر اشاره نمود. مع الوصف درباره ادبیات پایداری آنچه نگاشته شده، بیشتر در حوزه شعر است که بیشتر به معرفی این گونه و نوع ادبی در دوران معاصر و بعد از مشروطه پرداخته‌اند و در جست و جوهایی که برای دسترسی به پیشینه تحقیق - چه از طریق رایانه و چه جستجوی کتابخانه ای - انجام شد، مشخص گشت؛ اثری تحقیقی - پژوهشی که مستقیماً به موضوع «نهضت‌های مقاومت و پایداری و بازتاب اندیشه آنان

در متون نثر فارسی پیش از مشروطه و معرفی جلوه های آن در این آثار منتشر به عنوان یکی از انواع و زیر مجموعه های ادبیات سیاسی ایران زمین» پرداخته باشد وجود ندارد. اما جهت آشنایی خوانندگان برخی از تحقیقات انجام شده با موضوع و محتوای ادبیات سیاسی - اجتماعی و انتقادی در پی معرفی می شوند.

مقالات:

۱- پارسا (۱۳۹۱) «بار تعلیمی جریانهای شعر متعهد فارسی: (پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال چهارم، شماره پانزدهم، پاییز ۱۳۹۱، صفحات ۱۷۷ - ۱۷۹) با وجودی که مقاله در کلیت و در محور طولی، تحت تأثیر و الهام گرفته از نظریات شفیعی کدکنی در کتاب مفلس کیمیا فروش نوشته شده و اساس سخنان نگارنده در تقسیم بندی های شعر و ادب متعهد برگرفته از همان تقسیمات کدکنی در این تاب است اما خالی از نکات سودمند و مفید نیست و نگارنده بخوبی توانسته است در بررسی و معرفی بار تعلیمی این جریان شعری - چه سخنورانی که ایدئولوژیک سخن گفته اند و چه سایر آنان - به نتایج خوبی دست یابد.

۲- کزکاو، عمرالنسا (۱۳۸۴)، «مضامین اجتماعی در شعر فارس عهد مغول». (نامه پارسی، سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۴) محقق در شعر شاعرانی چون؛ عبید، سلمان و خواجو برخی از مضامین اجتماعی علی الخصوص موضوع ظلم و بی عدالتی و عواملی که باعث آن می شوند و ذکر سرانجام ظالمان را بررسی کرده است و با این اعتقاد که شرایط اجتماعی در تعیین نوع قالبهای شعری که شاعران انتخاب می کنند مؤثر است، می نویسد: قصیده و قطعه قالبهای رایج بیان مضامین اجتماعی هست.

۲- مقدس جعفری، محمدحسن و سعیده گروسی (۱۳۷۶) در مقاله ای با عنوان «مفاهیم اجتماعی در قابوسنامه» (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، شماره اول، بهار ۱۳۷۶) در باره موضوعاتی همچون؛ خلقت و جبر و اختیار، گروه های سنی و نقش پذیری آنها در جامعه، طبقات اجتماعی و جایگاه آنها در جامعه که بر اساس مشیت الهی و جبر جایگاه هر کسی مشخص می شود در جای دیگری نیز اسراف را دلیل درویشی

می داند و از موضوعاتی چون آموزش و پرورش و برتری اصل و نسب بر اکتساب، ستم و عدالت و با قدر و منزلت بودن هنرمندان در جامعه سخن می گوید.

۳-حقیقی، شهین و محمدحسین کرمی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مضامین اجتماعی و سیاسی در مقطعات سیاسی انوری ایبوردی» (مجله شعر پژوهی دانشگاه شیراز، سال هشتم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۵، پیاپی ۳۰) با اتکا به کتاب مفلس کیمیا فروش دکتر شفیعی کدکنی و آراء ایشان مقاله خوبی در باره ی موضوعات مذکور تألیف کرده‌اند و از موضوعاتی چون عدالت و ظلم، بی ارزش شدن هنر و خواری هنرمندان، دگرگونی بینش مردم جامعه و کج فهمی آنها و حتی در موردی، ضمن انتقاد شدید از یکی از عمال حکومتی که حق وی را ضایع کرده به صراحت از شاه می خواهد که او را گوشمالی دهد.

۴-معینی، فریبا و حمزه محمدی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی اوضاع، احوال و اختیارات شاهان در سیاست نامه، قابوس نامه مرزبان نامه و کلیله و دمنه» (اولین کنفرانس بین المللی ادبیات و زبان شناسی، تهران) موضوعاتی همانند: تفویض شاهی از جانب خدا، اهمیت فرمان شاه، احوال و اختیارات پادشاهان و موضوع مشترک تمامی تحقیقات یعنی عدالت و رعایت احوال خلق در این مقاله به اختصار بیان شده است.

پایان نامه ها:

۱-عذیری، میترا (۱۳۹۲)، در پایان نامه‌ی «بررسی عقاید و نظرات حکیم ناصرخسرو قبادیانی در باب شعر و شاعر، سخن و سخنوری» (دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، راهنما: شراره الهامی، مشاور: رضا برزویی) در بخشی از پایان نامه با عنوان ارزش سخن و بی ارزش نکردن آن، بعد از سخن دینی، سخن اجتماعی را که در نقد حاکمان و وابستگان حکومتی باشد برترین سخن می داند و به معرفی کامل اشکال شعر اعتراضی و سیاسی می پردازد.

۲- نظام دوست، سارا (۱۳۹۰)، در پایان نامه‌ای تحت عنوان «بررسی مسائل انتقادی در اشعار سیف فرغانی» (راهنما: محمد مجزی، دانشگاه زابل) به بررسی انتقادهای سیف فرغانی و مخاطبان آن می‌پردازد و آنها را در نهایت، دسته بندی و معرفی می‌کند.

۳- حاجیان، لیلا، (۱۳۷۹)، در پایان نامه «بررسی همه جانبه دیوان سیف فرغانی»، (دانشگاه آزاد سنندج، راهنما: قدمعلی سرامی، مشاور: علی رخصزادی) در این پایان نامه نیز شعر انتقادی و اعتراضی سیف از نگاهی دیگر مورد بررسی قرار گرفته است.

۴- کاشی، شهناز (۱۳۸۰)، در پایان نامه «تصوف و مبارزات اجتماعی»، (دانشگاه آزاد سنندج، راهنما: یحیی یثربی، مشاور: علی رخصزادی) یکی از پایان نامه‌های جالب در زمینه ادبیات اجتماعی و سیاسی، تفکیک صوفیان و عرفا در این زمینه است که آیا این جماعت دور نشین از متن جامعه، به اوضاع اجتماعی هم توجه داشته‌اند یا خیر؟ که نویسنده - هر چند مختصر - توانسته است به نمونه‌هایی دست یابد.

۵- شه بخش، آمنه (۱۳۸۱)، «تحلیل واژگان اخلاقی بوستان سعدی»، (دانشگاه آزاد رودهن، راهنما: مهدی محقق) نویسنده ضمن معرفی اخلاق در بوستان، نیم‌نگاهی نیز به موضوعات اجتماعی دارد.

مختصری درباره پیشینه ادبیات پایداری در جهان

ادبیات پایداری، ریشه در گذشته‌های دور دارد؛ هرچند اصطلاح ادبیات مقاومت، جدید است. با نگاهی به تاریخ ادبیات ایران و جهان نمونه‌های ادبیات پایداری را می‌توان در آثار گذشتگان جستجو کرد. دفاع و مقابله در برابر هجوم بیگانگان چه از نظر اندیشه و افکار و چه از نظر فیزیکی موجب پدید آمدن این نوع ویژه شده است. ادبیات پایداری، در حقیقت یکی از ابزارهای اساسی و تأثیرگذار جهت ترغیب و تشویق مردم برای دفاع از ارزشهای دینی - فرهنگی و ملی سرزمینها در دوره‌های مختلف تاریخ است. چنانکه یک ملت، از جانب حکومت‌های خودکامه و مستبد داخلی و یا حکومت‌های اشغالگرو استعماری مورد ظلم و ستم و تجاوز قرار گیرد، ادیبان همواره در کنار نبردهای مسلحانه مردمی، دوش به دوش آنها با سلاح قلم، قدم می‌گذارند اینجاست که در کنار سایر گونه‌های ادبی و هنری ملت‌ها، جریان شعرو

ادبیات پایداری شکل گرفته و ماندگارترین آثار ادبی و هنری را به نسل‌های بعد انتقال می‌دهند، حتی در مواردی بزرگترین آثار ادبی و شاهکارهای جهان مانند «شاهنامه فردوسی» و نیز «جنگ و صلح» تولستوی، بر مبنای همین پایداری و اندیشه‌های آزادیخواهانه و ملی خلق شده‌اند. می‌توان گفت تاریخچه ادبیات پایداری در واقع تاریخ ادبیات جهان است. انسان همیشه طالب آزادی، عدالت و برابری بوده است. شاعران در ضمن شعرها و نوشته‌هایشان، مردم را تشویق و ترغیب به پایداری و مبارزه در راه حق نموده‌اند. ادبیات پایداری جهان، تنها در زمینه شعر شکل نگرفته است، بلکه داستاها و رمانهای فراوانی وجود دارد که در متن آنها ظلم و ستم جامعه و مقاومت بردگان و مظلومان در آنها به تصویر کشیده شده است. برای نمونه می‌توان از داستانهایی مانند «کلبه عمو تم»، «خرمگس»، «پیر مرد و دریا» و دهها نمونه دیگر نام برد.

جنگ، از عوامل مهمی است که در ترسیم سیمای ادب پایداری ملتها نقش بارزی ایفا می‌کند. بنابراین آثاری که پیرامون نزاع‌ها و کشمکش‌های سیاسی در عصرهای مختلف توسط نویسندگان آن جامعه پدید آمده‌اند، بهترین نمونه‌های ادب پایداری محسوب می‌شوند. لذا «جغرافیای پنج قاره را می‌توان در فصل‌های مشترک شعر مقاومت و پایداری یک قلمرو انگاشت، قلمرویی با طوفانی از شعر از جنس فریاد و قلب‌هایی از جنس امید که همه با شوق و شعور برگرفته از فطرت خداجویی، شعر می‌شوند، شعری به ارتفاع حق طلبی» (ترابی، ۱۳: ۱۳۸۴).

شعر مقاومت، در آمریکا حاصل نبردهای خونین میان بومیان این قاره و سفیدپوستان مهاجری بود که سرانجام آن، استقلال کشورهای این قاره در جنوب و مرکز بود. مبارزات بومیان و سفیدپوستان آمریکا برای دستیابی به استقلال و آزادی، هویت ملی، اعتراض به تبعیضهای نژادی، نابرابری‌های اجتماعی، فقر و بی‌عدالتی، روح تازه‌ای در شعرو شاعران این قاره دمید و اینگونه، شعر مقاومت قاره آمریکا شکل گرفت. (همان: ۱۹-۲۸).

وجود منابع طبیعی سرشار و نیروی انسانی قوی در قاره آفریقا، کشورهای این قاره را پیوسته مطمح نظر چپاولگران قرار می‌داد. کشورهای استعمارگری چون پرتغال، انگلیس، فرانسه، آلمان و اسپانیا یکی پس از دیگری برای دستیابی به ثروت بی حد و اندازه این قاره به سوی کشورها روانه گشتند و هرکدام بخشی را مستعمره خویش ساختند. ادیبان این

مناطق نیز برای حفظ هویت خود اندیشه‌های پایداری و آزادگی را در شعرشان سردادند. کشمکش‌ها و آشوب‌های پیاپی در اروپا، چه از زمان جنگهای ایران باستان با یونان و روم و چه در ادامه روند تاریخی خود، نبردهای صلیبی و جنگ‌های دولت‌های استعماری و نیز گره خوردن این قاره با جنگهای جهانی اول و دوم، موجب گشت تا شاعران و نویسندگان این سرزمین، تاریخ مبارزه مردم را در شعر خود منعکس کنند. وجود تمدنهای بزرگ در قاره آسیا و نگاهی اجمالی به تاریخ این ملتها گواه فراز و نشیب متمادی این قاره و استقامت در برابر متجاوزان است. مبارزات روشنفکران آسیا در مقابل تجاوز غربی‌ها، ادبیات پایداری درخشانی برای مردم این قاره رقم زده است. مبارزه مردم هند برای رهایی از یوغ استعمارگران انگلیس، مقاومت مردم جنوب شرق آسیا در برابر ظلم و ستم دولتهای پرتغال، هلند و انگلیس و نیز رویارویی مردم ایران در برابر ظالمان پرتغالی و انگلیسی، در کنار پایداری مردم چین، ویتنام، افغانستان، فلسطین و لبنان شمهای از این برنتابیدن‌هاست که حاصل این مقاومتها تلاش جهت کسب آزادی و استقلال، ادبیات پایداری مردم این قاره است. (همان: ۲۹-۳۱).

پایداری در بعد از اسلام

در ایران پس از اسلام، شاید بتوان اولین نموده‌های پایداری را در نهضت شعوبیه دید. اعراب در زمان امویه، به تحقیر ایرانیان پرداختند و ایرانیان نیز با بیان مفاخر و آثار نیاکان خویش به مبارزه با آنها پرداختند و از لحاظ فرهنگی خود را برتر از آنها نشان دادند که از قویترین قطعه‌های سروده شده به زبان پارسی، این شعر حنظله بادغیسی است که نمودار فرهنگ پایداری در آن روزگار است.

مهوری گر به کام شیردر است شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عزو نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی
(حنظله بادغیسی، ۱۳۶۸)، مفاهیم پایداری در شاهنامه فردوسی با دو عنصر ملی و حماسی به زیبایی تصویر شده است. این اثر حماسی بزرگ و پر شکوه در دفاع از هویت ملی و مبارزه با ستم و تجاوز سروده شد. نبردهایی که بین

ایرانیان و دشمنان خارجی روی داد مانند رستم و افراسیاب شاهی گویا براین ادعاست. تورانیان از جمله بزرگترین دشمنان ایران زمین بودند. قیام کاوه آهنگر علیه ضحاک ستمگر نیز نمونه بارز این مبارزه و پایداری فرهنگی است. پایداری در دوره‌های اولیه بیشتر به دو صورت هجوگویی و مبارزه و ارشاد بوده است. هجوها بیشتر جنبه شخصی داشته و به ندرت هجو سیاسی دیده می‌شود و از طرفی نویسندگان با نوشتن نصیحت نامه‌ها و سیرالملوکها و سیاست نامه‌ها و آثاری به زبان حیوانات و در قالب نمادین پادشاهان را آموزش می‌دادند و آنان را از ظلم و اخلاق نکوهیده بر حذر می‌داشتند.

در سده‌های هفتم و هشتم به دلیل تاخت و تاز و کشتار و جنگ تا حد زیادی روحیه مقاومت از مردم سلب شده بود؛ اما باز ایرانیان در مقابل این هجومها پایداری کردند و انتقادهایی در اشعار سیف فرغانی، حافظ و... دیده می‌شود و بهترین نمونه انتقادات را در نثر فارسی در آثاری مثل گلستان به صورت آرام و اصلاح طلبانه در نصیحت به حاکمان و در آثار عبید زاکانی به صورت طنزهای تلخ و گزنده می‌توان دید. پس از آن در دوره صفویه که به دین اسلام و مذهب تشیع عنایت ویژه داشتند، فتح نامه‌های متفاوت و متعدد، بیان غزوات ائمه معصومین و سلاطین صفوی همه در راستای پایداری و دفاع به حساب می‌آید.

مروری بر وضعیت سیاسی - اجتماعی ایران تا پیش از مشروطه

میان آثار ادبی و شرایط سیاسی و اجتماعی که آثار در آن خلق شده‌اند، پیوندی وجود دارد و برای شناخت آثار ادبی می‌بایست به دوره بندی تاریخ ادبی توجه کرد. حوادث مهم تاریخی و رویدادهای سیاسی چون در زندگی و افکار مردم نقش تعیین کننده دارند، از رایج‌ترین ملاک‌های دوره بندی محسوب می‌شوند. ادبیات چه نظم و چه نثر، با شرایط سیاسی - اجتماعی زمان خود در ارتباط است و ازین شرایط تأثیر می‌پذیرد.

«با توجه به رویدادهای سیاسی - اجتماعی ایران بعد از اسلام، تاریخ زبان فارسی را به چهار دوره متمایز می‌توان تقسیم کرد: اول: دوره قبل از حمله مغول، دوم: دوره مغول و تیموریان، سوم: دوره صفویه و چهارم: دوره قاجاریه.»

پایداری در قبل از اسلام

زمینه پیدایش ادبیات پایداری را می توان در ادبیات ایران قبل از اسلام به نظاره نشست. ایرانیان مکتبی موحد بوده اند و امروزه در تلاش هایی که باستان شناسان انجام داده اند، در این سرزمین نشانه ای از بت نیافته اند که این خود نشان از موحد بودن مردم این سرزمین کهن دارد. دفاع از فرهنگ قومی و ملی و حمایت از باورهای دینی در برابر اندیشه و فرهنگ بیگانه از دیر باز در زبان فارسی جایگاهی ویژه داشته است و نمونه های با ارزشی از ادبیات پایداری را در ادبیات ایران به وجود آورده است. از جمله این آثار: درخت آسوریک، کارنامه اردشیر بابکان و یادگار زریران سنگ نوشته ها و الواح می توان اشاره نمود.

«یادگار زریران»، نبردی است بین طرفداران مزدیسنا در برابر هجوم متجاوزان که زرتشت پیامبر ایرانی را قبول ندارند. حاصل چنین نبرد و مقاومتی، داستانی است حماسی و پر شور که به شرح لحظه های مقاومت می پردازد. در اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان نیز اندیشه های پایداری و نبرد با ستم و کجروی فرمانروایان داخلی دیده می شود.

پایداری در بعد از اسلام

در ایران پس از اسلام، شاید بتوان اولین نموده های پایداری را در نهضت شعوبیه دید. اعراب در زمان امویّه، به تحقیر ایرانیان پرداختند و ایرانیان نیز با بیان مفاخر و آثار نیاکان خویش به مبارزه با آنها پرداختند و از لحاظ فرهنگی خود را برتر از آنها نشان دادند. یکی از قوی ترین قطعه های سروده شده به زبان پارسی، این شعر حنظله بادغیسی است که نمودار فرهنگ پایداری در آن روزگار است.

مهوری گر به کام شیر در است شوخطر کن ز کام شیر بجوی یا بزرگی وعز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی

مفاهیم پایداری در شاهنامه فردوسی با دو عنصر ملی و حماسی به زیبایی تصویر شده است. این اثر حماسی بزرگ و پر شکوه در دفاع از هویت ملی و مبارزه با ستم و تجاوز سروده شد. نبردهایی که بین ایرانیان و دشمنان خارجی روی داد مانند رستم و افراسیاب شاهی گویا بر این ادعاست. تورانیان از جمله بزرگترین دشمنان ایران زمین بودند. قیام کاوه آهنگر علیه ضحاک ستمگر نیز نمونه بارز این مبارزه و پایداری فرهنگی است.

پایداری در دوره های اولیه بیشتر به دو صورت هجوگویی و مبارزه و ارشاد بوده است. هجوها بیشتر جنبه شخصی داشته و به ندرت هجو سیاسی دیده می شود و از طرفی نویسندگان با نوشتن نصیحت نامه ها و سیرالملوک ها و سیاست نامه ها و آثاری به زبان حیوانات و در قالب نمادین پادشاهان را آموزش می دادند و آنان را از ظلم و اخلاق نکوهیده بر حذر می داشتند.

در سده های هفتم و هشتم به دلیل تاخت و تاز و کشتار و جنگ تا حد زیادی روحیه مقاومت از مردم سلب شده بود؛ اما باز ایرانیان در مقابل این هجوم ها پایداری کردند و انتقادهایی در اشعار سیف فرغانی، حافظ و... دیده می شود و بهترین نمونه انتقادهای را در نثر فارسی در آثاری مثل گلستان به صورت آرام و اصلاح طلبانه در نصیحت به حاکمان و در آثار عبید زاکانی به صورت طنزهای تلخ و گزنده می توان دید. پس از آن در دوره صفویه که به دین اسلام و مذهب تشیع عنایت ویژه داشتند، فتح نامه های متفاوت و متعدد، بیان غزوات ائمه معصومین و سلاطین صفوی همه در راستای پایداری و دفاع به حساب می آید. در دوران قاجار هم جنگ های ایران و روس اتفاق افتاد و رویکردی جهاد دفاعی مورد توجه ادبا واقع شد. تا این که در عصر مشروطه به فهم سیاسی روشنی ازین نوع ادبی می رسیم. در این دوره، صراحت بیان در نویسندگان و شعرا بیشتر شد و ادبا با اشعار توفنده خود، به مبارزات سیاسی و ظلم و ستم قاجار شکل تازه بخشیدند و با فضای اختناق و سرکوب و با سرودن اشعار سعی کردند تا مردم را نسبت به بیگانگان تحریک کنند. محور ادبیات پایداری در این دوران، مخالفت با زمامداران و قدرت های داخلی و خارجی است.

ایران به خاطر موقعیت خاص خود همواره مورد تاخت و تاز قرار گرفته است. مبارزه ایرانیان برای آزادی و استقلال میهن و درگیری مدام با بیگانگان در برابر تجاوزات خارجی سبب شده که قوم ایرانی حماسه ساز باشد. دکتر بصیری دوره های تاریخی را برای ادبیات پایداری سرزمینمان پیشنهاد می کند که به نظر کامل می رسد.

۱- دوره نهضت های داخلی اولیه و پس از ورود اسلام مثل نهضت شعبیه. ۲- دوره قیام ها و اعتراضات و جنگ های داخلی و هجوم خارجی مانند حمله مغول و تیمور به ایران و پیدایش نهضت سربداران. ۳- عصر صفوی، حمله پرتغال به جزایر جنوبی و پدید آمدن جنگ نامه های منظوم که در این دوره آغاز ورود عامه به ادبیات کلاسیک است. ۴- جنگ های ایران و روس در عصر فتحعلی شاه ۵- از دوره مشروطه تا دوره انقلاب اسلامی. ۶- دوره انقلاب اسلامی ۷- دوره هشت ساله دفاع مقدس. تا قبل از دوره مشروطه، حرکت ها و مبارزات ایرانیان در واکنش به مداخلات خارجی است و از دوره مشروطه تا انقلاب اسلامی پایداری به استبداد داخلی نیز می پردازد. (بصیری، ۱۳۸۹: ۱۵۵)

رویدادهای اجتماعی مؤثر بر ادبیات پایداری از آغاز تا ابتدای مشروطه

ایران، سرزمینی است که به دلیل دارا بودن موقعیت استراتژیک، همواره مورد تهدید و طمع دیگر کشورها قرار گرفته است. گاه نیز در برابر تهاجمات قد خم کرده ولی دوباره بر پای خود ایستاده و پایداری را سرلوحه کار خود قرار داده و سربلند از حوادث بیرون آمده است. در ادامه به معرفی رخدادهایی که بر ادبیات پایداری تأثیر نهاده اند، نگاهی می اندازیم.

۱- نهضت شعوبیه

با ورود اسلام به ایران، مردم با شنیدن شعارهای برادری و برابری و تساوی، به دین اسلام متمایل شدند و به این آیین در آمدند. این برابری تا حدودی در زمان خلفای راشدین رعایت می‌شد، اما با تأسیس خلافت اموی، اوضاع تغییر کرد و اصول جاهلیت رونق دوباره یافت. «خلافت عرب‌گرای اموی، شرکت و دخالت اقوام غیر عرب خاصه ایرانیان را در امور دولت خوش نمی‌داشت و آنان را بندگان خویش می‌خواند.» (سجادی، ۱۳۸۵: ۸۵).

امویان، عرب را نژاد برتر می‌دانستند و «تعدی به سایر ملل را حق مسلم خود شمردند ولی برخی ایرانیان نیز در برابر این تجاوزات ساکت نشستند و به مقابله با آنان پرداختند. این نوع مقابله ایرانیان با اعراب و تجاوزات آنان با نام نهضت شعوبیه مشهور شده است.» (روستا، ۱۳۹۳: ۱۶۷). شعوبیه، عقایدی داشتند که از تعالیم اسلام نشأت می‌گرفت. هدف این جنبش در آغاز، مبارزه با تبعیض نژادی و بی‌عدالتی دستگاه خلافت بود. این گروه بر آن بودند بین اقوام مختلف تفاوتی نیست، یعنی هیچ قومی بر قوم دیگری برتری ندارد. ایشان به آیه «یا ایها الناس انما خلقناکم من ذکروا اثنی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم»: ای مردم! بی‌تردید ما همه افراد نوع شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را قبیله‌ای بزرگ و کوچک قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید. مسلماً گرامیترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.» (حجرات: ۱۳) استدلال می‌کردند. این نهضت، بزرگ‌ترین نهضتی بود که به انقراض دولت و سیادت عرب در ایران منجر شد و از اوایل قرن دوم هجری شروع شد و تا قرن ۶ هجری ادامه یافت. گروهی برآوردند که سقوط خلافت عباسی در سال ۶۵۶ هجری، به دست هلاکوخان از مظاهر این نهضت به شمار می‌رود. پیدایش این مسلک، جنبشی بزرگ را در عالم اسلام و عرب ایجاد کرد و تغییرات عمیقی در کلیه شئون سیاسی و فکری عرب پدید آورد و کار به جایی رسید که عدّه زیادی از هر طبقه و ملتی حتی خود عربها هم به این فرقه پیوستند.» (نوذری ۱۳۸۰: ۱۰۴)

شعوبیه، در زمان امویان بسیار آزار و شکنجه دیدند و حتی از غنائم جنگی هم بی نصیب شدند؛ اما بعدها توانستند حکومت‌های ایرانی چون صفاریان، سامانیان، دیلمیان و زیاریان را تشکیل دهند. «شعوبیه در ابتدا خود را « اهل التسویه»، یعنی طرفداران مساوات خواندند. با سقوط بنیامیه و پایه گذاری اساس دولت بنی عباس توسط ایرانیان، اهل تسویه به اصل و نژاد خود مفتخر شدند و لفظ شعوبیه در اوایل عصر عباسیان معمول شد و بعدها شعوبیان فعالیت خود را گسترش دادند و و یادآور تاریخ ایران باستان و مظاهر تمدن و فرهنگ کهن ایران شدند و خود را برتر و بالاتر از عربها پنداشتند و خود را « اهل التفضیل» نامیدند و قائل به برتری عجم بر عرب شدند.» (ممتحن، ۶: ۱۳۷۰)

اولین نهضتی که بعد از اسلام از اوایل قرن دوم هجری شروع شد، شعوبیه بود که پایداری و اعتراضی بود به سیادت اعراب که خود را قوم برتر می‌دانستند. این مقاومت فرهنگی ایرانیان در آثارشان نمود پیدا کرده است. برای مثال در آثار کسانی چون اسماعیل بن یسار و بشّار بن برد و ابن مقفّع که همه ایرانی هستند اندیشه پایداری در برابرزورگویی دیده می‌شود. بعد از اینکه نهضت شعوبیه شکل گرفت، نویسندگان و شاعران بر آن شدند که آثار تاریخی و ادبی و اسطوره‌های ایران باستان را احیا کنند و پیشینه فرهنگی خود را به اعراب نشان دهند و از طریق آفرینش آثار ادبی به پایداری در برابر این هجمهها پرداختند. شاعرانی چون اسماعیل بن یسار اشعار بسیاری در ذم خلیفه اموی و تفاخر به نژاد ایرانی دارد. در دوره عباسیان هم شعوبیه آثار زیادی از خود به جای گذاشتند و شاعران بسیاری از میان ایرانیان به پا خاستند. از جمله خریمی، المتوکلّی و بشّار بن برد تخارستانی. (ر.ک. صفا، ۱۲۰: ۱۳۶۲).

از برجسته‌ترین و شناخته‌ترین ناقلان سنت ادبی ایران «ابن مقفّع» است که آنچه را در فرهنگ بومی جالب می‌پنداشت، ترجمه کرد از جمله: خدای نامک و کلیله و دمنه که در منابع متفرقه، در ستایش و معرفی وی و انتسابش به نهضت شعوبیه آورده اند: او به خوبی می‌دانست که انقراض یک قوم به مغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست بلکه فنای آن مترادف با نیست شدن آداب ملی و تاریخ و اخلاق و عادات و یادگارهای باستانی آن است، بنابراین از روی ذوق شخصی آنچه توانست از کتاب‌های ایران قدیم را که متضمن این فضائل بود از طریق نقل و ترجمه از زبان و خط

پهلوی به عربی از انقراض نجات داد و منظور و هدف عالی او از این کار آن بود که هم مسلمین غیر عرب را به حشمت و شوکت ایران قدیم آشنا کند و هم ایرانیان مسلمان را به یاد آداب اجداد با فرو جاه خود بیندازد.¹

بعد از نهضت شعوبیه، نوع ادبی حماسه رایج شد و هدف از خلق آثار حماسی این بود که ایرانیان در برابر اعراب برتری خود را به نمایش بگذارند و تمدن و فرهنگ خود را به آنها نشان دهند. از تأثیراتی که نهضت شعوبیه داشت، گسترش ادب حماسی بود. این نوع ادبی به طور مشخص در شاهنامه فردوسی بروز یافته است. شاهنامه برای ایرانیان نماد استقلال، پایداری و استقامت بوده است. عزت نفس، حمایت از مظلوم و جوانمردی از مضامین در خورتوجه شاهنامه می‌باشد.

تفکر انتقادی و پایداری ایرانیان در برابر دستگاههای حکومتی ظالم در بعد ادبیات نمود یافت. نوع ادبی حماسه در این دوران رواج یافت. حماسه‌ها روایتگر پایداری ایرانیان در برابر دشمنان هستند که با زبان نمادین بیان می‌شوند. داستان جنگ ایران و توران و اوج این داستانها «کین سیاوش» نشان از پایداری ایرانیان دارد. همچنین در داستانهای «قیام کاهو آهنگر» و داستان «ضحاک ماردوش» و درگیری‌های ایرانیان با دشمنان نشانگر وطن دوستی و جانفشانی و جوانمردی و استقامت ایرانیان می‌باشد که با توجه به خفقان سیاسی آن روزگار با زبانی نمادین و رمزگونه از اوضاع سیاسی و اجتماعی انتقاد می‌کند. «اگر از قرون اولیه حضور اسلام در ایران در پی یافتن نمونه‌های ادب مقاومت باشیم، اولین نمونه‌ها را در نهضت شعوبیه خواهیم دید. البته باید دانست شاهنامه فردوسی نخستین اثر جدی در زمینه ادب پایداری است. به طور کل، نخستین دوره‌های ادبیات فارسی دری، توجه به جنگ و مفاخر ناشی از آن در شاهنامه‌های منظوم و مثنوی رخ می‌نماید.» (مکارمی نیا، ۱۳۸۵: ۱۱).

در عصر فردوسی، تاخت و تاز قبایل تازه نفس ترک، دولت سامانی و سایر خاندان‌های ایرانی را یکی پس از دیگری از میان بردند و فردوسی در شاهنامه تنفر خود را از ترکان غزنوی نشان داده است. اختلاف میان فردوسی و محمود برای همگان آشناست. در زمان فردوسی، عباسیان به ظلم و کشتار مردم مشغول بودند و آزادگان را به بهانه قرمطی و

¹- به نقل از سایت www.mehremihan.ir

رافضی و زندیق و غیره از دم تیغ می‌گذرانند. «اگر چه فردوسی از خلیفگان عباسی به صراحت نام نبرده ولی ظاهراً آنجا که می‌گوید:

پوشند ازیشان گروهی سیاه ز دیا نهند ازبر سر کلاه

و «ازین زاغساران بی آب و رنگ» به شعار سیاه عباسیان نظر دارد. (ریاحی، ۱۳۷۹:۹۹).

در زمان امویان و عباسیان، زبان، فرهنگ و تاریخ ایران، به یکباره مورد تهاجم قرار گرفت و با استمرار سلطه سیاسی اعراب، رفته رفته در حال رنگ باختن بود. زبان عربی، زبان سیاسی و علمی شد و احتمال می‌رفت که شور استقلال طلبی ایرانیان از بین رود. از میان رفتن زبان و تاریخ و فرهنگ یک ملت، که از نظر سیاسی و نظامی مغلوب شود به معنای خراب شدن پله‌ای بازگشت به گذشته و یافتن استقلال آن ملت است. «یکی از کارکردهای اجتماعی- فرهنگی شاهنامه فردوسی، بازسازی و جاودانگی بخشیدن به استقلال زبان و فرهنگ و تاریخ است. کارکردی بس بزرگ و ارجمند که اهمیت آن در بازسازی استقلال و موجودیت فرهنگی- اجتماعی ایران با مقایسه فرهنگ ایرانی با دیگر ملت‌هایی که مورد هجوم و زیر سلطه اعراب قرار گرفتند، آشکار می‌گردد» (وحید، ۱۳۸۷:۱۵۶).

هدف فردوسی از آفرینش این اثر سترگ ادبی، پاسداری از فرهنگ ایرانی و استقلال میهن است و همین دلبستگی و شور و شوق ملی- میهنی سبب شده است که وی سی و پنج سال رنج برد و مال و مکت خود را برای جاودانگی فرهنگ ایران صرف نماید و فرهنگ ایرانی را از خطر فراموشی نجات دهد.

نهضت اسماعیلیه

در قرن‌های نخستین ظهور اسلام، افرادی چون «بابک»، «مازیار»، «مرداویج»، «اسفارین شیرویه» و ... با شمشیر به جان دشمنان افتادند و سرانجام جان خود را فدا نمودند. کسانی هم که از اهل دانش بودند کوشیدند که پایداری فرهنگی را ادامه دهند و در سست کردن خلافت عباسی کوشیدند. پیش از قرن چهارم و پنجم حکومتها در نزاع‌های مذهبی وارد

نمی‌شدند، اما از قرن پنجم به بعد با روی کارآمدن حکومت‌های غزنوی و سلجوقی و پیروی آنها از رفتار خلفای متعصب مذهبی این نزاع‌ها گسترش پیدا کرد. از جمله این نهضت‌های مخالف، اسماعیلیه بودند که در آثار خود به اعتراض‌های سیاسی و اجتماعی دست زدند و از هنر خود به مثابه ابزاری برای تبلیغ فکری و انتقاد استفاده کردند (نوذری: ۱۳۸۲: ۱۲).

ناصر خسرو به این نهضت پیوست و هنر خود را صرف ستیز و پیکار با ستمها و بی‌عدالتی‌ها کرد و تمام عمر را به آوارگی و دربه‌دری به سر رساند. وی اعتراض و پایداری را در مقابل جور حاکمان در اشعار فخیم خود به نمایش گذاشت.

پیش از هر چیز باید دانست ناصر خسرو اسماعیلی مذهب است و به نشر عقاید اسماعیلی در آثارش توجه خاص دارد. وی قریب سی سال در پایتخت خلفای فاطمی بوده و به مقام حجتی رسیده و از جانب المستنصر بالله (امام فاطمی آن زمان) مأمور دعوت مردم خراسان به مذهب اسماعیلیان شده است. نگارنده در این نوشتار می‌کوشد به پاره‌ای از اندیشه‌های اسماعیلیه که شاعر از آن متأثر بوده، اشاره نماید که مشتمل بر موارد زیر است:

۱- یگانگی خداوند

اسماعیلیه به یگانگی خدا معتقدند، اما صفات او را اعم از ثبوتیه و سلبیه انکار می‌کنند. به عقیده آنان صفت قائل شدن برای خدا نوعی شرک است. توحید تقلیدی را می‌پذیرند و می‌گویند از تقلید می‌توان به تحقیق رسید. ۲. ناصر خسرو به تبع دیگر اسماعیلیه به وحدانیت خدا ایمان دارد. و او را از صفات مجرد می‌داند و توصیف خالق را با صفات مخلوق خلاف توحید می‌شمارد:

خدای را به صفات زمانه وصف مکن

که هر سه وصف زمانه ست هست و باشد و بود

یکی است با صفت و بی‌صفت نگویمش

نچیز و چیز مگویش که مان چنین فرمود

(ص ۳۱-۳۲، ب ۶۵)

حکیم قبادیانی توحید را این گونه تعریف می کند: (توحید یکتا آن است که هر چه اندر آفریده ها بینی و دانی از صفت ها و اضافت آن از خدای تعالی همه دور کن).^۳ بدین ترتیب وی نسبت دادن هر فعل و صفتی را به خداوند رد می کند و قادر و عالم و سمیع گفتن را نوعی تشبیه می شمارد:

مگو فعلش بدان گونه که ذاتش منفعل گردد چنان کز کمترین قصدی به گاه فعل ذات ما... گر از هر بینشش بیرون کنی وصفی برو مفزا و باشد بی خلاف آنکه نه فرد و واحد و یکتا

(ص ۲، ب ۱۲-۱۴)

علاوه بر ابیات پراکنده در سراسر دیوان، شاعر در قصیده ای به انکار صفات الهی پرداخته است:

ای ذات تو ناشده مصور

اثبات تو عقل کرده باور

اسم تو ز حلا و رسم بیزار

ذات تو ز نوع و جنس برتر

محمول نه ای چنانکه اعراض

موضوع نه ای چنانکه جوهر...

(ص ۲۴۴-۲۴۵، ب ۱-۳)

ناصر باری تعالی را برتر از مکان می داند و عقیده عامه را که معتقدند خداوند در هر مکانی هست و هیچ جای از او خالی نیست، رد می کند و می گوید عقل و نفس که آفریدگان خداوند از زمان و مکان بی نیازند، پس چگونه ممکن است که مبدع حق حاجتمند زمان و مکان باشد؟^۵ در دیوان اشعار می خوانیم:

داور عدلی میان خلق خویش

بی نیازی از کجا و از کدام

(ص ۳۶۴، ب ۱۸)

چرخ را زیر و زبر نیست سوی اهل خرد

آنچ ازو زیر تو آمد دگری را زبرست

ور چنین است چه گویی که خدا از بر ماست؟

سخنت سوی خردمند محال و هدرست

و آنچه او را زبر و زیر بود جسم بود

نتوان گفت که خالق را زیر و زبرست

(ص ۳۱۷، ب ۲۴-۲۹)

ناصر خسرو اسمای الهی را باور ندارد و اعتقاد به آن را شرک می‌شمارد، در دیوان اشعار می‌گوید:

گویی که خدای است فرد و رحمان

مولاست همه خلق و اوست مولا

این کیست که تو نام هاش گفتی

گر ویژه نه ای تو مگر به اسما

(ص ۴۰۶، ب ۴۵-۴۶)

و در جامع‌الحکمتین می‌نویسد: (و گویند خدای را نود و نه نام است و هر نامی را معنا دیگر است و هر عاقلی داند که آن کسی که نود و نه معنا با او باشد یک چیز نباشد و از آن نود و نه چیز باشد به ذات خویش و این تکثیر می‌باشد نه توحید...).

۲- ابداع

اسماعیلیه معتقدند جهان از طریق ابداع آفریده شده است؛ به عبارت دیگر مجموعه هستی به یکباره با ندای تکوینی (کن) از سوی مبدأ ازلی پدید آمده است. ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین ابداع را چنین تعریف می‌کند: (ابداع گویند و اختراع گویند مر پدید آوردن چیز را نه از چیز و خلق گویند یعنی آفریدن مر تقدیر چیز را از چیز و مردم را بر ابداع جسم قدرت نیست). ۸. ابداع فعلی خاص باری تعالی است و هیچ کس جز او قادر به ابداع نیست. در دیوان اشعار

گوید:

مکن هرگز بدو فعلی اضافه گر خردداری

به جز ابداع یک مبدع کلمح العین او أدنا

(ص ۲، ب ۱۱)

در زادالمسافیرین می نویسد: (ابداع صنع مبدع حق است و مر آن را گروهی از حکما امر گفتند و گروهی ارادت گفتند. اندر این صنع مر، مبدعات و مخلوقات را شرکتی نیست... خدای تعالی همی گوید: و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر).

بنا به اصل (الواحد لا یصدر منه الا الواحد) صدور موجودات گوناگون از مبدأ کل که واحد مطلق است محال به نظر می رسد؛ بنابراین اسماعیلیه در آفرینش موجودات به ترتیب معتقد شده اند، به عقیده آنان نخستین مخلوق و به عبارتی صادر اول عقل است که به سبب دارا بودن جهت کثرت واسطه نفس کل گردیده و صدور سایر موجودات روحانی و جسمانی به میانجی عقل و نفس و از طریق ابداع و انبعاث صورت گرفته است.

به عقیده ناصر خسرو معنای (کن) آن است که ابتدا از امر باری، عقل اول پدید آمد که امر بدو متحد شد و سپس نفس کلی از عقل کلی به تأیید امر باری سبحانه منبعث گشت. وی در اثبات این مطلب از قرآن مجید چنین استدلال می کند: (عالم یا هر چه اندروست از دو حرف پدید آمد، چنان که خدا گفت قوله تعالی: انما قولنا لشیء اذ اردناه ان نقول له کن فیکون.)

از مطالعه آثار منشور شاعر چنین بر می آید که عقل از تصور ابداع عاجز است. در زادالمسافیرین می نویسد: (از بهر آن گفتیم که بر ابداع امر خلق را اطلاع نیست که عاقل نتواند توهم کردن که چیزی نه از چیزی چگونه شاید کردن... که چیزی نه از چیزی کردن ابداع است و آن برتر از عقل است).

۳. عقل

اسماعیلیه عقل را اولین مخلوق می دانند. نخستین بار از امر باری یا ابداع، عقل اول به وجود آمد، سپس از عقل اول نفس کلی هستی یافت و بعد به ترتیب طبایع و امهات و اجرام سماوی و موالید ثلاثه به میانجی عقل و نفس پدید

آمدند. ناصر خسرو نیز در دیوان اشعار عقل را اولین مخلوق می‌شمارد و هستی دیگر هستی یافتگان را از عقل می‌داند، به نظر وی عقل مخلوقِ حق و جوهر مجردی است که آغاز جهان بدوست:

خرد دان اولین موجود زان پس نفس و جسم آنگه

نبات و گونه حیوان و آنگه جانور دریا

(ص ۲، ب ۱۸)

خداوند جوهر همه چیز را از طریق ابداع، در عقل قرار داد. سپس به میانجی عقل، نفس کلی منبعث شد و نفس های جزوی که بعد از آن به وجود آمدند به تأیید عقل و به میانجی نفس هستی پذیرفتند.

زندگی از عقل است، اما عقل خدا نیست. زندگی جاوید صفت ذاتی عقل است و به همین سبب زندگان از او حیات یافته اند. عقل در هستی بخشی مجبور و مقهور امر خداست و هر آنچه مقهور قاهری باشد نمی‌تواند خدای باشد.

در عقل واجب یکی است کلی

این نفس های خرده اجزا را

او را به حق بنده باری دان

مرجع بدوست جمله مر اینها را

(ص ۱۶۸، ب ۴۷-۴۸)

اگر چه عقل یکی است، منشاء ظهور کثرت هاست. به راستی عقل واحد چگونه منشأ ظهور کثرت گشته است؟ در دیوان اشعار پاسخی برای این پرسش نمی‌یابیم، اما از مطالعه آثار مثنوی چنین بر می‌آید که ناصر خسرو عقل کل را (بسیط من جمیع الجهات) نمی‌داند. عقل اول آن جوهری که وحدت بدو متحد شده است یکی محض نیست.

شاعر در دیوان اشعار از عقل به عنوان اولین موجود کمتر سخن می‌گوید، بیشتر توجه او به خرد یا عقل انسانی معطوف است. در ادب فارسی کمتر شاعری را می‌توان یافت که به اندازه ناصر خسرو درباره (خرد) شعر گفته باشد. ستایش خرد و دوری از هر عملی که با شأن انسانی منافات دارد او را از دیگر گویندگان و نویسندگان ممتاز می‌کند.

۴. پیامبران

ناطق مظهر عقل کل در این عالم است. ناطقان همان پیغمبران اولوالعزم اند و شمار آنان هفت است: آدم، نوح، ابراهیم،

موسی، عیسی و محمد (ص). ناطق هفتم اسماعیل بود که قائم است و با ظهور او قیامت بر پا می گردد. ۱۷.

شش بود رسول نیز مرسل

بندیش نکو در اعتذارم

(ب ۴۱۹، ب ۴۵)

ز بهر آنکه بنمایند مان آن جای پنهانی

دمادم شش تن آمد سوی ما پیغمبر از یزدان

به دل در چشم پنهان بین از ایشان آیدت پیدا

بدیشان ده دلت را تا به دل بینا شوی زیشان

(ص ۲۸۹، ب ۱۷-۱۸)

شاعر در دیوان اشعار درباره بعثت پیامبران استدلال لطیفی دارد. وی علت و جویی برانگیخته شدن پیامبران را بهره

مندی انسان از قوه عقل می داند:

زی پیل و شیر و اشترکایشان قوی ترند

ایزد بشیر چون نفرستاد و نه نذیر

(ص ۱۰۴، ب ۳۳)

راستی هدف پروردگار از فرستادن پیغمبران چیست؟ پیامبران نگاه دارنده صلاح خلق اند و با هدایت ایشان طاعت از

عصیان و کفر از ایمان جدا می گردد.

دانی اگر هیچ نبودی رسول

خلق نه طاغی و نه عاصیستی

در خلل ظلمت بودی اگر

خلق ز پیغمبر خالیستی

(ص ۲۵۰، ب ۳۹-۴۱)

حکیم در آثار مثنوی به تفصیل در این باره سخن گفته است، مثلاً در بخشی از خوان الاخوان علت بعثت را عجز بشر در درک غرض آفریدگار از آفرینش دانسته است.

۵. وحی

اسماعیلیه معتقدند وحی الهی با تکلم و گفتار توأم نبوده و از طریق الهام و تلقین قلبی انجام گرفته است، ناصر خسرو نیز در دیوان اشعار کلام با آواز را از جانب خدا رد می کند:

نور ازلی را چو دلش راست بپذیرفت

الله زمین شد که ندیدند مثالش

وز برکت این نور فرو خواند قرآن را

بنبشته بر افلاک و بر و بحر و جبالش

وان کس که همی گوید کاواز شنودی

مندیش از آن جاهل و منیوش محالش

(ص ۲۰۷، ب ۲۷-۲۹)

گشتن حال و سخن گفتن با آواز و حروف

زبر و زیر همه جمله به زیر قمر است

نظر تیره در این راه نداند سر خویش

ورچه رهبر به سوی عالم عقلی نظر است

(ص ۳۱۷، ب ۲۷-۲۸)

وحی به نظر ناصر خسرو عبارت از اثبات و تأییدی است که به نور آن، پیامبر اکرم نوشته خدای تعالی را می خواند. وی در این باره که وحی الهی با کلام و بیان همراه نیست می گوید: (علم به مردم یا به قول رسد یا به کتابت و قول و آواز و حروف از خدای تعالی ممتنع و محال است). همچنین در تبیین این موضوع به آیه (کذالک اوحینا الیک روحاً

من امرنا) استناد می جوید: (واندرین آیه پیداست که وحی سوی رسول صلعم روحی بود نه جسمی و آواز از جسم آید نه از روح, پس ظاهر است به حکم این آیه که وحی اشارتی بود نه آوازی).

در زادالمسافرین می نویسد: (... پس واجب آید که نخستین دانا از مردم آن باشد که دانا کننده او غایب باشد و او علم از نوشته او خواند که آن قول است به غایبان مخصوص... و به راه چشم و فکرت دانا شود نه به راه گوش.) از مطالعه آثار ناصر خسرو چنین بر می آید که جبرئیل بدون تمثیل به صورت بشری و بی کلام وحی الهی را به دل حضرت رسول (ص) الهام کرد و حضرت نیز بی واسطه آن را برای مردم آشکار ساخت.

۶. مراتب دعوت

مردم بنا به عقیده اسماعیلیه به نسبت اطلاعشان بر معانی باطنی به چند دسته تقسیم می شوند؛ از این رو اسماعیلیه خود را اهل ترتیب می خوانند. در مقدمه اربع رسائل اسماعیلیه مراتب دعوت دوازده ذکر شده که شامل ناطق, اساس, امام, حجّت, باب, داع, متم, لاحق, جناح, مأذون, مکاسر و مستجیب است.

ناصر خسرو مراتب دعوت اسماعیلی را هفت می داند که به ترتیب عبارت اند از: (ناطق, اساس, امام, حجّت, داعی, مأذون, مستجیب). در سراسر دیوان ناصر خسرو درباره مرتبه (ناطق و مستجیب) اشارتی نیافتم, ولی برای سایر موارد شواهدی هست:

فضل سخن کی شناسد آن که نداند

فضل اساس و امام و حجّت و مأذون

(ص ۱۰, ب ۳۹)

نیست قوی زی تو قول و حجّت حجّت

چون عدوی حجّتی و داعی و مأذون

(ص ۴۹۲, ب ۴۴)

تا اساس تنم به پای بوکد

نروم جز که بر طریق اساس

دکتر مشکور در توضیح مراتب فوق می نویسد: (کسی را که تازه به کیش آنان در آید مستجیب می نامیدند. آنان را که در طریق ایشان راسخ شده، اجازه سخن گفتن می یافت (مأذون) می گفتند و چون به درجه دعوت می رسید (داعی) می خواندند و چون به ریاست داعیان ارتقا می یافت حجت نام می گرفت یعنی گفتارش حجت خداست بر خلائق و چون مرتبه ولایت می یافت و از معلم بی نیاز می گشت امام خوانده می شد. پس از امام به مقام وصایت و اساس می رسید و در آخرین مرتبه مقام ناطق را می یافت. مأذونان به دو دسته تقسیم می شدند؛ مأذونان محدود یا اصغر که داعی معلوم و معین را می توانست دعوت کند و مأذونان مطلق که هر کس را می توانست دعوت نماید، ولی زیر نظر و راهنمایی داعی. گاهی مرتبه داعی را به سه درجه می رسانیدند: داعی بلاغ، داعی مطلق، داعی محدود.

هر امامی دوازده حجت داشت که پنج تن از آنان همواره ملازم خدمت او بودند و هفت تن مأمور جزایر سبعه یعنی اقالیم هفتگانه بودند حکم هر یک از حجتان سی نفر داعی بودند و هر یک از داعیان نیز عده ای مأذون زیر فرمان داشتند. داعیان و مأذونان در تعلیمات خود سلسله مراتب را رعایت می کردند و تا از تعالیم خویش در مرتبه پایین نتیجه مثبت نمی گرفتند مرتبه بعدی را شروع نمی کردند.)

شاعر خود از حجت های دوازده گانه فاطمیان بود، از این رو در پاره ای ابیات از خود با القابی نظیر (حجت مستنصری)، (حجت خراسان)، (حجت نایب پیغمبر) و (حجت فرزند رسول) یاد می کند.

ناصر در دیوان اشعار به مراتب دعوت نمی پردازد، اما در وجه دین تأکید دارد که رسیدن به سه مرتبه ناطق و اساس و امام از طریق تعلیم و تعلم ممکن نیست و به خواست و اراده الهی صورت می گیرد.

وی برای دین سه مرتبه قایل است: مرتبت نطق، مرتبت وصایت، مرتبت امامت. بنا به قول او هجده تن در این سه مرتبه ایستاده اند. ۳۰ در دیوان اشعار از میان اوصیای پیامبران تنها به حضرت علی (ع) و هارون اشاره می کند، اما در وجه دین وصی آدم را شیث، وصی نوح را سام، وصی ابراهیم را اسماعیل، وصی موسی را هارون، وصی عیسی را شمعون و وصی حضرت محمد را علی (ع) ذکر می کند.

ناطق در عالم جسمانی به منزله عقل و وصی به منزله نفس است. پس وصی آن فایده را که از ناطق می پذیرد به امام و

امام آن فایده را که از وصی می پذیرد به باب خود و باب آن فایده را که از امام می پذیرد به حجت می رساند و به قول ناصر خسرو (مرتأیید را از حجت گذر نیست و فرود از او پذیرندگان مر فرمان را به شرح توانند پذیرفتن نه به رمز).

۷. امامت و تأویل

اسماعیلیه می گویند معانی قرآن مکتوم است و بشر برای درک معانی آن محتاج امام است. تعیین امام به خواست و اراده خدا انجام می گیرد و امامت در نسل حضرت رسول موروثی است. ناصر خسرو در این باره می نویسد: (امام آن است که فرزند او امام باشد و نسل او بریده نشود و هر که دعوی امامت کند و نسل او بریده شود او دروغ زن بود.) اسماعیلیه امامت را بعد از امام جعفر صادق به نص آن حضرت حق اسماعیل می دانند. به اعتقاد آنان امامت بعد از اسماعیل به پسرش محمد ملقب به مکتوم منتقل شد و او اولین امام مستور بود. پس از محمد مکتوم پسرش جعفر صادق و بعد از او پسرش محمد حبیب به امامت رسیدند. محمد حبیب آخرین امام مستور بود و بعد از او پسرش مهدی دعوتش را آشکار کرد.

اسماعیلیه برای امامت شرایط خاصی قایل نیستند. همین قدر کافی می دانند که از اولاد علی باشد و به نص پدر باشد. سن و معلومات و رفتار و کردار امام در نظر آنان اهمیتی ندارد، چنانکه الحاکم در سن یازده سالگی، الظاهر در سن شانزده سالگی، المستنصر در سن هشت سالگی و الأمر در سن پنج سالگی به خلافت رسیدند. آنان معتقد بودند به محض اینکه خلیفه ای فرزند خود را به جانشینی برگزید اسرار مکنونه ربّانی و صفات الهی از او به فرزندش حلول می کند و این همان میراث معنوی است که پیامبر به علی (ع) منتقل ساخته است.

مبلغان مذهب اسماعیلیه، مبالغه را در حق خلفای فاطمی به حد افراط رسانده اند و همین خلفای نابالغ را واجد علوم اوّلین و آخرین دانسته اند. ناصر خسرو در دیوان اشعار به امامت خلفای فاطمی اشاره نموده و آنها را (پسران علی) و (امام بن الامام) خوانده است:

شجر حکمت پیغمبر ما بود و برو

هر یک از عترت او نیز درختی ببرند

پسران علی آنها که امامان حقند

به جلالت به جهان در چو پدر مشتهرند

سپس آن پسران رو پسرا زآن که تو را

پسران علی و فاطمه ز آتش سپرند

(ص ۶۶، ب ۲۶-۲۸)

همچنین گفتم که روزی برکشد

فاطمی شمشیر حق را از نیام

دین جد خویش را تازه کند

آن امام بن الامام بن الامام

(ص ۳۶۴، ب ۲۳ - ۲۴)

همچنین در مستنصر بالله خلیفه فاطمی را بدیل از پیغمبر و علی و حسن و حسین می داند و درگاه مستنصر را قبله دین و دنیا می شمارد:

رفتم به در آن که بدیل است جهان را

از احمد و از حیدر و شیروز شبر

قبله علما یکسر مستنصر بالله

فخر بشر و حاصل این چرخ مدور

(ص ۱۳۳، ب ۶۷-۶۹)

شاعر خلفای فاطمی را فرزندان علی (ع) و جانشینان بر حق او می داند که از علم تأویل به خوبی آگاه اند:

مر ترا در حصن آل مصطفی باید شدن

تا ز علم جد خود بر سرت ڈرافشان کنند

حجتان دست رحمان آن امام روزگار

دست اگر خواهند در تأویل بر کیوان کنند

(ص ۱۵۱، ب ۲۶۲۵)

ناصر خسرو در آثار منشور نیز درباره خداوند تأویل بحث کرده و کمال دین را در امامت دانسته است، در خوان الاخوان آمده: (مر دین را سه مرتبت است، نخست از او مرتبت نطق است و آن پیغمبری است که شریعت آرد و تألیف کتاب و اعمال کند و خلق را بر پذیرفتن ظاهر تکلیف کند و دیگر مرتبه وصایت است که بنیاد تأویل او نهاد و مثل ها و رمزها را معنا بگوید و خلق را از موج شبهت به خشکی و ایمنی حقیقت برساند و سه دیگر مرتبت امام است که ظاهر و باطن را امام نگاه دارد و خلق را بر اندازه طاقت ایشان از علم تأویل بهره دهد اندر همه زمانی).
به عقیده ناصر شرف و منزلت امام برتر از دیگر منزلت هاست. در بخشی از اخوان الاخوان در توضیح این نکته می آورد:

(امام آخر مؤیدان است و اوست که مردم از او فنا به بقا رسد و مر مثل ها و رمزهای ناطق را به حق عبارت تواند کردن... و همچنان که نفس ناطقه از همه نفس ها شریف تر است امام را منزلت از همه منزلت ها برتر است و گواه بر درستی این قول آن است که منزلت امام خداوند قیامت است علیهم السلام. همه ناطقان خلق را دعوت سوی او کردند و از شرف و منزلت امام بود که خدای تعالی گفت روز قیامت هر گروهی را به امام خویش خوانیم).
روزگار هیچ گاه خالی از امام نیست و اطاعت از امام بر همگان واجب است و تکذیب امام حق عذاب ابدی را به دنبال دارد. هر کس از امام روزگار خود اطاعت نکند از رسول خدا اطاعت نکرده و هر کس از رسول خدا اطاعت نکند از خدا اطاعت نکرده است.

تأویل که در واقع اساس و پایه آیین اسماعیلی را تشکیل می دهد در این مذهب از اهمیت خاصی برخوردار است. در نظر اسماعیلیان تمامی پدیده های عالم ظاهر و باطنی دارند. ظواهر باید تأویل شوند و علم تأویل را فقط ائمه یا کسانی که از ایشان فراگرفته اند، می دانند و دیگر افراد حتی انبیا هم از تأویل قرآن و احکام آگاهی ندارند، کار انبیا فقط ابلاغ سخنان الهی است و تأویل آن را امام بر عهده دارد.

معنی سخن ایزد پیغمبر داند

بهتان بود ار تو به جز این گویی بهتان

بر مشکل این معجزه جز آل نبی را

کس را نبود قوت و نه قدرت و سلطان

(ص ۴۸۴، ب ۴۹ - ۵۰)

بر علم مثل معتمدان آل رسول اند

راحت ننماید سوی آن علم جز این آل

(ص ۲۵۵، ب ۲۸)

قصده اینجانب در این نوشتار آن بود که بیان کند ناصر خسرو در آثارش سخت متأثر از افکار و آرای اسماعیلیان است. وی این آیین را آگاهانه می پذیرد و برای حفظ آرمانی که پسند خاطر او را فراهم آورده است، همه مخالفان خود را به باد نکوهش و انتقاد می گیرد. حکیم شاعر از نفوذ کلام خویش به خوبی آگاه است و بیان نیرومندش را به استخدام تبیین اندیشه های اسماعیلی در می آورد. جنبه دعوت به کلام او رنگ دینی می بخشد و او را به واعظی حکیم مبدل می سازد. اطلاعات وسیع شاعر آزاده یمگان از آیین اسماعیلی یکی از منابع ارزشمند برای آشنایی با این فرقه است.

نهضت تصوف

از جریاناتی که در گسترش و شکل گیری ادبیات پایداری، تأثیر داشت نهضت تصوف است. به لحاظی نخستین جلوه های تصوف ایرانی در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر پدیدار گردید و نمونه های بارز آن بایزید بسطامی، ابوالحسن نوری، شیخ ابوالحسن خرقانی، شیخ ابوسعید ابی الخیر و شاگردان آنها و ایجاد خانقاه ها در این ناحیه است.

در قرن های پنجم تا نهم هجری، نفوذ تصوف بیش از پیش در ایران استوار گردید. ویرانی کشور، فقر و فلاکت عامه مردم پس از هجوم سلجوقیان، غزان و مغولان در قرن هفتم و لشکریان تیمور در آستانه قرن هشتم و نهم هجری و جز

آن به نظر بدبینانه تصوف نسبت به زندگی جسمانی و جهانی کمک کرد و تبلیغات و دست شستن و دوری از امور دنیوی و فعالیت اجتماعی و فقر اختیاری، تا اندازه‌ای مؤثر واقع شد.

تصوف در آغاز، حرکتی برخاسته از زهد بود، اما بعدها تشکیلات مستقلی یافت و از اهداف سیاسی هم خالی نبود و در واقع مقاومتی بود در برابر عوامل حاکم و استبداد.

«عامل عمده‌ای که در پیدایش تصوف در ایران تأثیر داشت، حالت اعتراض زهاد بود نسبت به دستگاه خلافت که در ورای آن هم تمایلات شیعی وجود داشت و همراه بود با عدم آمادگی برای همکاری با اعراب.» (زرینکوب، ۱۳۷۱: ۲۷)

این نهضت دارای بینش انتقادی و اعتراضی بود و عکس العمل روحانی بود در برابر اوضاع نامقبول اجتماعی و صوفیه، صوف را برای پوشش خود برگزیدند و صوف پوشیدن آنها چون اعتراضی بود در برابر تکلف و خودنمایی دیگران. «برخی از طریقه‌های تصوف، بیشتر وقتها منعکس کننده نارضایتی آشکار مردم از حرص و ثروت اندوزی بزرگان بوده است. این اعتراض در بیشتر موارد، غیرفعال بوده ولی گاهی نیز اعتراض فعال عامه مردم برضد مظالم فرمانروایان و سرمایه داران، به صورت عقاید تصوف در آمد.» (نوذری، ۱۳۸۰: ۲۳۱)

در قرن ششم آشفته‌گی اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران باعث گسترش انتقادهای اجتماعی و پایداری ادبی در ادبیات به ویژه در شعر شد. و دونوع ادبی هجو و طنزپا گرفت. این دونوع ادبی از جلوه‌های مهم ادبیات پایداری است که از قرن ششم به بعد گسترش یافت و بسیاری از انتقادها به وسیله آن بیان شده است. روی آوردن به هجو، در دوره‌های آشفته‌گی اوضاع کشور، به نوعی گریز از صریح گویی برای بیان انتقادها و تلخ‌ترین حقایق روزگار بوده است. «هر اندازه که اظهار جدی و صریح حقایق، دشوارتر و خطرناکتر باشد، توجه به بیان حقیقت از راه هزل و طنزفرونی می‌یابد.» (مقدم، ۱۳۵۷: ۱۳).

هجو به پیروی ادب عربی در ادب ما راه یافت و از قرن ششم به بعد به مقتضای شرایط هجو راستین به وجود آمد. این نوع هجو معایب عمومی جامعه را نشان می‌دهد و در ورای ظاهر آن، درس‌های اخلاقی، اندرز و انتقاد را بیان

می‌کند و به افراد و اشخاص توهین نمی‌کند. این نوع ادب، شاید عرصه گسترده‌تری برای ارضای روحیه انتقادی ایرانیان بوده است.»

روشن است که شوخ طبعان و مسخرگان نه احمق بوده‌اند و نه طبعاً تندخوی و دشنام‌گوی؛ بلکه بر عکس غالب آنها مردمانی حساس و لطیف ذوق و نکته‌سنج و فرهیخته بوده‌اند که با دیدن پریشانی و ناهنجاری اجتماع و ضعف اخلاقی مهتران، خشم و غضب خود را در آثار خویش منعکس می‌ساخته‌اند» (حلبی: ۱۳۶۴: ۱۱).

سنایی، از پیشنازان هجو است. انتقاد از اوضاع نا به سامان سیاسی و اجتماعی به شکل‌هایی چون پند و اندرز و طنز و هجو و هزل خود را نشان می‌دهد. اعتراض و انتقاد سنایی نخست بر خود او فرو می‌آید و پس بر یک یک عنصر جامعه اعم از کسبه و ترازوداران تا صوفیان و علمای دین و قضات و دولتمردان تا سلاطین و حکما در این هجو، از هیچ چیز پاک ندارد.

سنایی، با دیدن اوضاع نا به سامان خراسان، انتقادات و اعتراضات گزنده را بیان می‌کند و بی‌عدالتی آنها را در شعرش نمودار می‌کند.

مسلمانان مسلمانان مسلمانان مسلمانان
ازین آیین بی دینان پشیمانی پشیمانی

مسلمانی کنون رسمی است بر عرفی و عاداتی
دریغا کو مسلمانی دریغا کو مسلمانی

فروشده آفتاب دین برآمد روز بیدینان
کجا شد درد بو دردا و آن اسلام سلمانی

جهان یکسر همه پر دیو و پرغولند و امت را
که یاری کرده جز اسلام و جز سنت نگهبانی (سنایی: ۱۳۸۷):

(۶۷۸)

این شیوه اعتراض گونه هزل و هجو در شاعران ادوار دیگر نیز تأثیر داشته است. حتی شاعرانی چون انوری که شاعر درباری است در شعرش از اوضاع اجتماعی زمانه‌اش انتقاد کرده است.

تأثیر تصوف، در غنای فرهنگی و ادبی فارسی فوق العاده است. میراث عظیم صوفیه که تجلی‌گاه افکار و اندیشه‌های روحانی ایرانی در تمام شئون ادبی و اخلاقی است، علاوه به جلوه و لطافتی که به ادبیات بخشید، موجب رواج نثر و افزونی تألیفات گشت.

لطافت و عدویت نثر صوفیه در سوانح احمد غزالی (م، ۵۲۰ ه.ق) و تمهیدات عین القضاة همدانی (۵۲۵-۴۹۲ ه) و لمعات فخرالدین عراقی و لوائح جامی (نور الدین عبد الرحمن بن نظام الدین ۸۱۷-۸۹۸ ه.ق) تا بدان پایه خیال‌انگیز و حاوی شور و ذوق است که در شمار «شعر منثور» شمرده می‌شود. **بایزید بسطامی** گوید: به صحرا شدم عشق باریده بود و زمین تر شده؛ چنان که پای به برف فرو شود، به عشق فرو می‌شد.

مرغی گشتم، چشم او از یگانگی، پر او از همیشگی. در هوای بی‌چگونگی می‌پریدم.

اگر از میان تمام آثار منثور ادب فارسی از جهت زیبایی سخن و دل‌انگیزی کلام سه اثر برگزینیم بی‌گمان تاریخ **بیهقی**، **اسرار التوحید و تذکره الاولیای عطار** از بهترین و دلکش‌ترین آثار منثور ادب فارسی است که دو اثر از این سه به نثر صوفیانه اختصاص دارد.

صوفیه نخستین کسانی بودند که نثر ساده و مرسل عصر سامانی را رها کردند و نثر **مسجع** و آهنگین را بنیان نهادند. **ابو سعید ابی الخیر** (۴۴۰-۳۵۷ ه.ق) که اصول تصوف را در خراسان رواج داد، نخستین عارفی است که به نثر **مسجع** سخن گفت و در تاریخ تصوف، از فراز منبر، جامعه‌ی شعر پارسی را بر قامت اندیشه‌های صوفیانه راست کرد و از این رهگذر دشمنان بزرگی از اصحاب رأی و ائمه کرامیان برای خویش تراشید چنان که ابو القاسم قشیری (م، ۴۶۵) که صوفی خشکی بود به انکار و عداوت او برخاست. البته **سجع** در سخن ابو سعید تفنن است نه همچون پیر هرات که جز به نثر **مسجع** سخن نمی‌گوید. شیخ ما را پرسیدند صوفی چیست؟ گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی گفتم که صفا ضد کدر بود و کدر از صفات بشر بود و حقیقت، صوفی بود آنکه او را از کدر گذر بود

اما چنان که گفته آمد **خواجه عبد الله انصاری** این سبک را پایه و اساس نثر صوفیانه‌ی خویش قرار داد و در تفسیر قرآن و مناجات و دیگر آثارش بدین شیوه سخن گفت: الهی از زندگانی خود در عذابم، گویی که بر آتش کبابم، نه خورد پیدا و نه خوابم. در میان دریا تشنه‌ی آبم، از آنکه از خود در حجابم، منتظرم تا کی رسد جوابم^(۱۵). از رساله‌ی دل و جان: الهی گفתי کریمم. امید بدان تمام است، تا کرم تو در میان است ناامیدی حرام است.

از رساله‌ی واردات: حج گزاردن تماشای جهان است، نان دادن کار مردان است.

از رساله‌ی مقولات: دی رفت و باز نیاید، فردا را اعتماد نشاید، امروز را غنیمت دان، که دیر نیاید که از ما کسی را یاد نیاید.

از رساله‌ی کنز السالکین: ای شب! تو رعیتی و من شاهم، تو ستاره‌ای و من ماهم. ای روز! من آن شاه شب نامم که کواکب سپاه من است.

مشتری تکمهی کلاه من است. عرفان نثر صوفیه را از موج شعری لبریز ساخت و سبک سخن نجم الدین رازی (ابو بکر بن محمد، ۵۷۳-۶۵۴ هـ) در مرصاد العباد همانند آثار پیر هرات و احمد غزالی رنگ و بوی شعر دارد. توجه به زبان فارسی به خاطر رعایت حال مریدان و در نتیجه وسعت و غنا بخشیدن به این زبان هم از همت عارفان پارسی‌گوی است که عطار در مقدمه‌ی تذکره و جامی در نفحات الانس (چاپ توحیدی پور، ص ۴۶۸) و نجم الدین رازی در مرصاد العباد (ص ۱۴) به انگیزه‌ی فارسی‌گویی خویش اشاره دارند.

با یار نو از غم کهن باید گفت

با او به زان او سخن باید گفت

«لا تفعل» و «افعل» نکند چندان سود

چون با عجمی کن و مکن باید گفت^(۱۷)

نثر صوفیه، ساختاری شگرف و نظم‌ی خاص و لفظی زیبا و معنایی ژرف دارد که شوری در دل و هیانی در ذهن برمی‌انگیزد که زیباترین آن **لمعات عراقی** است. ترجمه و شرح رساله‌ی «حی بن یقظان» ابن سینا که مترجم آن ابو عبید **جوزجانی** است از آثار تمثیلی عرفانی قرن پنجم است که فصاحت کلام و سلاست بیان در آن به حد اعلاست و مراد شیخ فلاسفه‌ی اسلام از «زنده‌ی بیدار» عقل فعال است که صوفی را در راه وصول به حق یاری می‌کند.

و در حالی که ظهیرالدین فاریابی (م، ۹۰ ه. ق) در ستایش قزل ارسلان از اتابکان آذربایجان می‌سرود:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

سنایی شرح فراق معشوق و محبوب عارفان را که «ذات الهی» است، موضوع غزل می‌ساخت و عطار که شعرش را تازیانه سلوک خوانده‌اند، اتحاد عاشق و معشوق و زوال تعین و شخصیت را مضمون قصیده قرار می‌داد. بهر تقدیر، پیش از ورود مبانی نصوص در ادب فارسی، عشق آسمانی منظور نظر نبود و ادب و نثر و نظم چاشنی معنویت نداشت. عشق بازاری، و معشوق زمینی و عاشق از پی رنگ و دلباختی سیب زنخدان شاهد که به گفته‌ی حافظ

زمبوه‌های بهشتی چه ذوق دریا بد

کسی که سیب ز نخدان شاهده‌ی نگزید

حمله مغول

مغولان با هجوم وحشیانه خود، تمدن ایرانی را نابود کردند. مراکز علمی و ادبی، کتابخانه‌ها، مدارس، مساجد و شهرها را ویران کردند. علما و ادبا را کشتند. بنیان‌های اخلاقی و انسانیت و ارزشهایی را که در جامعه وجود داشت، از بین بردند. یورش مغولان از سال ۶۱۶ آغاز شد و در سال ۶۵۶ بغداد سقوط کرد و دولت ایلخانی در ایران پا گرفت. در طی این چهل سال اوضاع ایران در آشفتگی کامل بود.

حسرت از بین رفتن علم و ادب و فضل

نوستالژی جمعی جوینی در این مورد نمودی بارز دارد و دیدن جامعه ای خالی از علم و ادب و فضل، ذهن او را به بزرگانی چون رودکی و فردوسی و ابوسعید ابی الخیر و خاقانی و... باز می گرداند و روح او را به درد می آورد و پیوسته این مطلب را به رشته تحریر می کشد و این حسرت نیز رنگ اجتماعی به خود می گیرد: «به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دوار و گردشِ گردونِ دون و اختلافِ عالمِ بوقلمون، مدارس درس مندرس و معلم علم منطمس گشته و طبقه طلبه آن در دست لگدکوب حوادث پای مال زمانه غدار و روزگار مکار شدند و به صنوف صروفِ فتن و مَحَن گرفتار و در معرض تفرقه و بوار، مُعَرَضِ سیوفِ آبدار شدند و در حجاب تراب متواری ماندند» (تاریخ جهانگشا، ۷/۴: ۷۴۸۲)

و در ادامه می گوید: «در ایام مُتَقَدِّم که عقد دولتِ فضل و مدعیان آن منتظم بود». (همان: ۴/۷) افسوس بودها و زیور علم و ادب، و دیدنِ شده ایی که زبان و خط ایغوری را فضل و هنر تمام شناسند و خورش از لحوم کلاب و فارات کنند، بوی خراسانِ خور آیان را در ذهن جوینی به یاد می آورد و اشکِ افسوس از قلم او بیرون می ریزد تا چون چنگ بر صورت خود بزند و نوای «اکنون بسیط زمین عموماً و بلاد خراسان خصوصاً - که مطلع سعادات و مبرآت و موضع مرادات و خیرات بود و منبع علما و مجمع فضلا و مَرَبِعِ هنرمندان و مرتع خردمندان و مشرع کفاه و مکرع دهاه و لفظ دُرِّبَارِ نبوی را ازین معنی اخبارست العِلْمُ شَجَرَهٗ اَصْلُهَا بِمَكَّةَ وَ ثَمَرُهَا بِخُرَّاسَانَ - از پیرایه وجود متجلبیان جلباب علوم و متحلیان به حلیت هنر و آداب خالی شد و جمعی که به حقیقت، حکم فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلْوةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ دارند، باقی ماندند». (همان: ۳/۷) این بسامد افعال «بود و شد و گشت» عمق تحسّر و تأثر جوینی را در تقابل گذشته و حال نشان می دهد که به صورت ناخودآگاه و یا خودآگاه بر زبان صاحب دیوان رانده شده و آیه مورد استفاده او نیز در تعریض این نکته است که اهل علم و ایمان از بین رفته اند و فاسقان و جاهلان در حال جولان دادن هستند. گاه جوینی خارج از روایت تاریخ و به صورت جمله معترض های چنین می گوید: «هر کس را که بضاعتِ فضل، سرمایه بودی - و آن خود را رواجی نیست - در ۴ جناب او آن متاع رواج گرفتی...». (همان: ۷/۲۴۲) اوج این گونه از نوستالژی جوینی را می توان در خصوص توصیف خرابی و کشتار شهر نیشابور ملاحظه کرد

که این امر موجب می شود که جوینی از چنان رقت احساسی برخوردار شود که احساس کند نثر وی نمی تواند بیانگر عمق جنایات مغول باشد، از این روی به شعر و یا نثر مسجع روی می آورد. در واقع ذکر واقعه نیشابور که با اندوهی جانکاه نوشته شده است، مبتنی بر احساس حسرت از دست رفتن شهری آباد و مرکزی پُر رونق از جهت علم و دانش و فضل است و همین امر سبب شده که این بخش از نوشته جوینی همانند قصیده ای جلوه کند که ابتدای آن دارای تغزل است و نیز بیت تخلّص و تنه اصلی شعر یعنی مدح را دارا می باشد و در پایان همانند ساختار قصیده، دارای دعا و دیگر عناصر قصیده است که این تکنیک ادبی نویسنده، بیانگر عمق احساس نوستالژیک وی نسبت به این شهر و علماء و فضلاء کشته شده، می باشد. «مردم ممالک اسلامی شرق تحت استیلای مغول در نیمه اول مائه هفتم به علت انقلابات و کشمکشها و قتل و خرابیها و در نیمه دوم آن بر اثر تلف شدن کتابخانه ها و ویرانی مدارس و کُشته شدن معلمین و مدرسین، مجال یا وسایلی جهت کسب علم و ادب که بیش از هر چیز فراغت خاطر می خواهد، نداشتند. به علاوه غالبین یعنی مغول، نه قابل درک این قبیل لطایف بودند و نه خواهان و خریدار اینگونه امتعه و اساساً جنس معیشت و نوع معتقدات و عادات ایشان با این قسم معارف تناسبی نداشت» (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۵: ۷۴۸۵) شدت ویرانی فرهنگی ایران به حدی است که عباس اقبال این صدمه را وخیمتر از قتل و غارت آبادیها و ویرانی شهرها میدانند و معتقد است این بلا، بلایی است که آشکار شدن اثرات آن، برخلاف دیگر ویرانیها یکی دو قرن زمان لازم دارد. (همان: ۷۲۷) بعد از حمله مغول است که ایرانیان از شادباشی دوران سبک خراسانی به دور افتادند و با غم و اندوه دست به گریبان گشتند. چنین حسرتی نه تنها در زبان شعری نویسندگان، بلکه در قوالب آن نیز تأثیر گذاشت و قوالب شعری را از قصیده به سمت و سوی غزل کشانید و به طور کلی روحیه غم را به ایران تزریق نمود. شدت علاقه جوینی به علم و فضل چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، به حدی است که دیگر توان بازگویی این حسرتها و اوضاع آشفته روزگار را ندارد و این گونه از زبان علم و فضل و ادب مینالد:

«و دیده فضل و معالی خونابه می بارید». علاوه بر این موارد برخی ابیات تضمین شده او نیز تا حد زیادی در راستای این اندوه جمعی از بین رفتن علم و ادب و فضل آورده شده است:

آزاده دلان گوش به مالش دادند وز حسرت و غم سینه به نالش دادند پشت هنر آن روز شکستست درست

کین بی هنران پشت به بالش دادند (تاریخ جهانگشا، ۱۳۸۲)

حسرت از نابسامانی اوضاع جامعه

از دیگر نمودهای نوستالژی در تاریخ جهانگشا، دیدن وضعیت نابسامان جامعه است که حاکی از نوستالژی جمعی جوینی است. همانگونه که گفته شد نوستالژی حسرت از دست رفته هاست و حاصل آن شکایت از زمان حال است که در تقابل با گذشته به وجود می آید. این تقابل و تضاد با گذشته باعث می شود تا او نگاهی منتقدانه داشته باشد و اوضاع اجتماعی را نقد و تحلیل کند: «هریک از ابناء السوق در زیّ اهل فسوق، امیری گشته و هر مزدوری، دستوری و هر مزوری، وزیری و هر مُدبری، دبیری و هر مستدفئی، مستوفی و هر مسرفی، مشرفی و هر شیطانی، نایب دیوانی و هر کون خری، سر صدری و هر شاگرد پایگاهی، خداوند حرمت و جاهی و هر فرآشی، صاحب دور باشی و هر جافی، کافی و هر خسی، کسی و هر خسیسی، رئیسی و هر غادری، قادری و هر دستار بندی، بزرگوار دانشمندی و هر جمالی، از کثرت مال با جمالی و هر حمالی، از مساعدت اقبال با فسحت حالی». (همان: ۹/۷-۳)

دیدن این وضعیت تأسف بار جامعه و مردم، آینه روح جوینی را تیره می کند و چاره ای جز دعا در درگاه باری تعالی نمی بیند: «از راه عقل و نقل واجب می شد که خزاین مرحمت باری - جلّ جلاله - باز گشاده شود و اسباب رفاهیت و آسایش بندگان او باز آماده و صنوف برّ و رحمت بی حسابش بر انواع تکالیف عذابش - بر موجب نصّ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي - راند و سابق گردد و اولیات آن به آخریات لاحق». (همان: ۷/۷۳۷) در روزگاری که از گوشه ای راست کُشتگان پشته ای درست و از سرهای بریده انسانها، گودالها را پُر می کنند، چنین حسرت خوردن و اشکِ غم ریختن، طبیعی است. چنین غم و اندوه او تنها به صورت منثور و منظوم از ابیات فارسی ظهور نیافته، بلکه نویسنده با استفاده از اشعار عربی و گاه جملات و تضمین های قرآنی توانسته است این حسِ درونی خود را بیان دارد. مثلاً در این ابیات که از ابوالشعیب الخزاعی استفاده کرده است، می توان چنین دید:

أَهَاجَكَ وَاللَّيْلُ مُلْقَى الْجِرَانِ غُرَابٌ يُنُوخُ عَلَى غُصْنِ بَانٍ يَحِقُّ لِعَيْنِكَ أَنْ لَا تَجِفَّ دُمُوعُهُمَا وَ هُمَا تَقَطَّرَانِ

فَفِي نَعْبَاتِ الْغُرَابِ اغْتِرَابٌ وَ فِي الْبَانِ بَيْنُ بُعِيدِ التَّدَانِي (همان، ۷۴۳/۷)

که در واقع بیانگر گریه همیشگی و افسوس پایدار او بر اوضاع حاکم است. شدت خونخواری مغولان و ویرانی های همه جانبه آنان به حدی بوده است که برخی از مورخین حمله مغولان را به سانحه ای آسمانی تشبیه کرده اند تا به واقعه ای تاریخی، که بازتاب آن را در بسیاری از کتب معاصر با دوره مغول می توان دید. «با توجه بر اینکه بسیاری از کتب تاریخی عهد مغول، وجهه و رنگی عاطفی به خود گرفته اند، این سمتگیری را نمی توان تنها جریانی تحمیلی و سفارشی تلقی کرد؛ بلکه می توان آن را نوعی انقلاب رمانتیک در نظر گرفت که در طی آن مؤلفانی چون نسوی، جوینی و... تلاش دارند تا تحت تأثیر نوعی شهود رمانتیک با برملا کردن وحشی گری های مغولان، جامعه و تاریخ را با تخیل و احساسات درآمیزند و بدین سان آگاهی و مکتبی را به وجود آورند که به مخالفت با نظام حاکم بپردازد. مؤلف جهانگشای، عامل خونریزی مغولان و کشته شدن مردم بی پناه را بی تدبیری و عدم آینده نگری سلطان می داند و بارها در مواضع گوناگون از سلطان خوارزمشاه انتقاد و گلایه های دردناک دارد.

سلطان بی تفکر به اباحت خون ایشان (تجار اترار) مثال داد و مال ایشان حلال پنداشت و ندانست که زندگانی حرام خواهد شد؛ بلکه وبال و مرغ اقبال بی پر و بال (۱۶۸) همچنین جوینی از بدخویی سلطان سخن می دارد .

«سلطان سعید را از فظاظت خوی و درشتی عادت و خیم و خامت ها حاصل آمد و عاقبت اعقاب را مرارت عتاب بایست چشید و اخلاف را مرارت خلاف کشید

اگر بد کنی هم تو کیفر ببری نه چشم زمانه به خواب اندر است بر ایوان ها نقش بیژن هنوز
به زندان افراسیاب اندر است (همان: ۱۷۰)

بیهقی، یکی از نشانه های بی تدبیری حاکمان را انتخاب ناشایست والیان شهرها می داند. والیانی را که پادشاهان به سرپرستی شهرها می گماشتند، در غایت ظلم و سنگدلی مردم را بیچاره می کردند و انواع تعدی را بر آنان روا می داشتند.

«سوری مردی متهور و ظالم بود، چون دست او را گشاده کردند بر خراسان، اعیان و رؤسا را برکند و مال های بی اندازه ستد و آسیب ستم او به ضعفا رسید و از آنچه ستد، از ده درم پنج سلطان را داد و آن اعیان مستأصل شدند.» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۶۳۸، ج ۲)

همچنین در اثر حمله مغول بسیاری از فقها، زهد فروشی را وسیله کسب روزی قرار دادند. از انتقادهای عبید در حق مشایخ و فقها، می توان به نادانی و غارت شیوخ و دروغگویی آنها اشاره کرد.

«شیخ مشرف الدین درگزینی از مولانا عضدالدین پرسید که خداوند متعال شیخان را در قرآن کجا یاد کرده است؟ گفت پهلوی علما؛ آنجا که می فرماید: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» (زاکانی، ۱۳۸۷: ۹۵)

در این گونه حکایات عبید روایتگر منش های جامعه خود است و تجاوز به تابوهای اجتماعی و دینی دیده می شود.

«از دیوثی عار ندارید تا روز بی غم و شب بی فکر توانید زیست.» (همان: ۲۷۵)

از موارد دیگر دغدغه دین و مسلمانی است که همواره بعد از اسلام مورد توجه نویسندگان بوده است. نجم رازی در مرصاد العباد در این باب این گونه می نویسد:

«لاجرم خوف آن است که از دین، قال و قیلی که در بعضی افواه مانده است، از پیش برخیزد و جهان قیل و قال کفر گیرد. آنچه حقیقت مسلمانی بود در دل ها بنماید، الا ماشاءالله، در زبان ها نیز بوی آن می آید که نماند، حق تعالی قهر و غضب خویش را در صورت کفار تاتار فرستاده است تا چنان که حقیقت مسلمانی برخاسته است، این صورت های بی معنی نیز بردارد.» (رازی، ۱۳۸۳: ۲۰۷)

محمد بن منور در اسرار التوحید از وضع موجود این گونه انتقاد می کند:

«بزرگان دین و پیشوایان طریقت به نقاب خاک محتجب شدند. روزگار قحط مسلمانی و عزت دین پدید آمد و کار دین تراجعی تمام گرفت و اختلافی هر چه عظیم تر به کار طریقت راه یافت و زمان انقراض ائمه دین و انقطاع پیروان طریقت فراز رسید.» (منور، ۱۳۸۱: ۵)

جوینی فردی متعصب است، و آبروی مسلمان را در خطر می بیند و با مقابلهٔ زمان اکنون و گذشته این گونه می نویسد:

«و در آن وقت مسلمانان را به نظر احترام می نگریسته اند و جهت احتشام و تیمن را خرگاه های پاکیزه از نمد سپید بر می داشته اند و اکنون سبب تهمت یکدیگر و معایب اخلاق دیگری، خود را چنین خوار و خلق کرده اند.»
(جوینی، ۱۳۸۲: ۶۰، ج ۱)

فرد دقیق و باریک بینی چون جوینی از این اوضاع ناراضی است و تلاش می کند تا مردم را به دوستی و مهربانی فرا خواند.

نهضت سربداران

این نهضت یکی از نهضتهای پرشور ملی است که در نیمهٔ اول قرن هشتم هجری اتفاق افتاد و هدف اصلی این نهضت وطنی، رهایی از اسارت قوم وحشی و بی رحم تاتار بود که با وحشی گری و خونخواری صد و بیست سال بر مملکت ما حکومت کردند. قدرت یاسای چنگیزی ایرانیان را آزارها می داد. این نهضت در سالهای آخر حکومت ایلخان ابو سعید به خاطر ناراضیتهای قشرهای پایین مردم روستا و شهر خراسان به وجود آمد. واعظی به نام «شیخ خلیفه» که مذهب تشیع داشت و اهل مازندران بود توانست مردم ناراضی را سامان دهد و آنها را رهبری کند. وی شهر سبزوار را انتخاب کرد، اما فقهای سنی مذهب و متعصب او را به طور پنهانی به قتل رساندند و پس از او یکی از شاگردان شیخ به نام «حسن جوری» که فردی عاقل و با درایت بود به جانشینی وی رسید و پس از وی عبدالرزاق بن خواجه فضل الله که یکی از ملازمان ابو سعید بود خود را امیرنامید و برمسند حکومت تکیه زد.

این نهضت از جهاتی چند حائز اهمیت است، نخست آنکه «این دولت نخستین دولت مستقل ملی شیعیان دوازده امامی است که در ایران است ... رهبران فکری این جنبش از صوفیان روشن ضمیر عصر خود بوده‌اند و فرمانروایان سربدار از میان پیشه وران و روستائیان برخاسته‌اند.» (حقیقت، ۱۳۶۳: ۲۳۲).

این نهضت که در واقع زمینه‌های اجتماعی داشت، در ادبیات بازتاب داشته است. برجسته‌ترین شاعر این نهضت، ابن یمین فریومدی است، شاعری شیعه مذهب در قرن هشتم که به گفته دولتشاه «مداح جماعت سربداران» بوده است. اهمیت ابن یمین در شعر فارسی این است که از استادان مسلم قطع سرایی است. شاعر در نبردی که میان ممدوحان او، یعنی سربداران سبزووار و آلکرت هرات در گرفت، دیوان اشعارش را از دست داد و در این نبرد که آلکرت پیروز شد، سال‌ها در اسارت ماند؛ اما با مدایحی که سرود، آزاد شد و در سال ۷۶۹ قمری وفات یافت.

در کتاب‌های کلاسیک فارسی مانند جغرافیای حافظ ابرو، مجمل فصیحی خوافی و نیز روضه‌الصفای میرخواند و هم‌چنین حبیب‌السیر خواندمیر و نیز تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سید ظهیرالدین مرعشی و بسیاری دیگر، مستقیم و غیرمستقیم به نهضت سربداران اشاره‌ای شده است. اما تمام این منابع، دارای اشارت‌های تاریخی است و متنی ادبی که مفاهیم «سربداری» در آن‌ها به شکل هنری و ادبی به این مفاهیم اشاره کرده باشد آفریده نشده است. اما نکته‌ی گفتنی این است که خاستگاه نهضت سربداران، سبزووار، به روایتی، کانون اصلی نثر فارسی است، چرا که نویسندگانی چون ابوالفضل بیهقی، ابوالحسن بیهقی، عطاملک جوینی، دکتر علی شریعتی و محمود دولت‌آبادی را در خود پرورانده است.

در تاریخ بیهقی این موضوع به زیبایی مطرح شده است. هنگامی که امیر، نظر بونصر را در باب حادثه ای می پرسد، بونصر مشکان او را نصیحت می کند و از اینکه به سخنان چاپلوسان توجه کند بر حذر می دارد و می گوید: یک چندی دست از شادی و طرب می باید کشید و لشکرها پیش خود عرضه کرد و این توفیرها که این خواجه عارض می پندارد که خدمت است که می کند برانداخت و دل لشکر را دریافت و مردمان را نگاه داشت... اگر مردمان را نگاه داشته نیاید، مردمان آیند و العیاذ بالله دلها ببرند و بیم هر خطری باشد، و بنده داند که خداوند را این سخن خوش آید و سخن حق و نصیحت تلخ باشد؛ اما چاره نیست. بندگان مشفق به هیچ حال سخن باز نگیرند.» (

بیهقی، ۱۳۸۱: ج ۲: ۷۱۰)

هرچند بونصر به این حقیقت معترف است که سخن حق تلخ است، اما باز به حاکم راه درست را نشان می دهد و از استبداد وی ترسی به دل راه نمی دهد.

در کتاب سیاست نامه که در واقع پندنامه است، خواجه بنا به ضرورت، پادشاه را نصیحت کرده است گاه در قالب حکایات سخن خود را از زبان بزرگان بیان کرده تا مورد شمامت واقع نشود و سخنش حکم نصیحت نداشته باشد؛ هر چند نصیحت نیکخواهی است پادشاهان مستبد خود را از آن بی نیاز می دانند.

«بزرگمهر بختگان روزی نوشروان عادل را گفت: اگر روزی ملک خواهد که او را بر همه ملکان فضل و فخر باشد، اخلاق خویش را مهذب و آراسته گرداند. گفت: چگونه کنم؟ گفت: خصلت های بد از اندرون خویش دور کند و خصلت های نیک را بگیرد و کاربند باشد. گفت: کدام است خصلت های بد؟ گفت: این است: حقد، حسد، کبر، غضب و ... و خصلت های نیک: حیا، نیک خویی، حلم، عفو و عدل. هر که کار بندد این خصلت ها ترتیب همه کارها بداند داد و او را داشتن زیردستان و در احوال مملکت به هیچ مشیری و مدبری حاجت نباشد.» (نظام المک، ۱۳۷۲: ۲۲۶)

در کتاب «تذکره الاولیاء» شبیه به چنین مضمونی دیده می شود.

« از شیخ ابواسحاق کازرونی پرسیدند: اگر اصحاب سلاطین و متعلقان ایشان چیزی به شیخ آورند و گویند از وجه حلال است، قبول فرمایی؟ گفت: نه از آنکه ایشان ترک صلاح خود کرده اند، چون دربند صلاح خود نیند، چگونه صلاح دیگری دارند؟» (عطار، ۱۳۸۰: ۳۷۴)

نجم رازی نیز از عارفانی است که در دو اثر خود به این مهم پرداخته است. کتاب مرموزات اسدی، مرموز ششم به نصیحت و مواظب ملوک اختصاص دارد. در جایی به پادشاه هشدار می دهد که مبادا گرفتار زرق و برق دنیا گردد و از خلق غافل شود؛ زیرا نتیجه بی توجهی به خلق دامن پادشاه را خواهد گرفت و او مجازات خواهد دید.

«پادشاه باید که عالی همّت باشد و به زخارف دنیا و نعیم آن فریفته نشود و بر خلق خدای پادشاهی از بهر تمّنع و تسلّط خویش و تذلل و تمسّک ایشان نکند تا روزی چند مختصر بر مقتضای طبع و هوا بر ایشان سروری کند و به مال ایشان از دنیا تمتّعات بهیمی و حیوانی گیرد و ابد الآباد به تبعات آن مأخوذ و معاقب باشد» (رازی، ۱۳۸۱: ۷۶)

در جایی دیگر پادشاه را به این مهم توجّه می‌دهد که هر صنعتی و بدعتی که وی گذارد تا روز قیامت عقاب و ثوابش بر گردن پادشاه است و او را به این حقیقت سوق می‌دهد که مراقب اعمال و افکارش باشد و «نصیب تو از دنیا آن است که تقویت دین و تربیت اهل دین فرمایی و دفع ظلم و فتنه و فسق کنی و سنّت‌های نیکو نهی و بدعت‌ها برداری تا به منقرض عالم همه کس که بر آن سنت‌ها رود ثواب همه در دیوان تو نویسند.» (همان: ۹۸)

با این که مرصادالعباد اثری عرفانی است نجم رازی باز هم پادشاه را مورد خطاب قرار می‌دهد و حقیقت را به او گوشزد می‌نماید. وی معتقد است که «پادشاه باید حکومت‌گزاری میان رعایا به نفس خود کند و تا تواند احکام رعیت به دیگران باز نگذارد که نواب حضرت و امرای دولت را آن شفقت و رحمت به رعایا که پادشاه را باشد، نتواند بود» (همان، ۱۳۸۰: ۴۱۵)

وی شاه را مسئول تمام فساد و بیدادگری‌ها می‌داند و معتقد است که فرمانروایان و کارگزاران مسئول نمی‌توانند ادّعا کنند که به دلیل اشتغال به مملکت داری از منافع دین و فوائد سلوک بازمانده‌اند؛ زیرا «مملکت تمام‌ترین آلتی است تعبّد حق را و سلطنت بزرگ‌ترین وسیلتی است تقرب حضرت را» (همان: ۴۱۷)

ازین جاست که این نکته آشکار می‌شود که حاکم باید پادشاهی را ابزار تعالی خویش قرار دهد:

«از آن رو که پادشاهی خلافت خداست و پیوسته متحفص احوال هر طایفه باید بود؛ زیرا در روز قیامت از پادشاه احوال رعایا را به نقیر و قطمیر می‌پرسند.» (همان: ۴۳۹)

وی حاکم را اینگونه پند داده است:

«شاه باید سلطنت را ابزار پرورش همت قرار دهد و به نعمت های دنیوی توجه نکند و از آنها روی بگرداند تا ابراهیم وار از آفت شرک این جمله خلاصی یابد همچنان که سلیمان با آن همه سلطنت و مملکت و مکتب و نعمت به دست مبارک زنبیل می بافت و از بهای آن لقمه ای بی تکلف حاصل می کرد.» (همان: ۴۲۵)

نجم رازی، با زیرکی، حضرت سلیمان را که پادشاه جن و انس بود و همه چیز را در ید قدرت داشت مثال می زند تا به پادشاهان گوشزد کند که عزت نفس خود را پاس بدارند و از گرده مظلومان و ستمدیدگان به دنبال آسایش خود نباشند.

بسیاری از بزرگان و صوفیه در تعبیر خود از بزرگانشان با عنوان «شاه» یاد می کرده اند. از نظر آنان شکوه سیاسی در برابر قدرت معنوی شاهان طریقت بی جلوه بوده است. داستان های بسیاری در ادبیات ما مبین این اصل است که صوفیان و عرفا در برابر قدرت های حاکم سر تسلیم فرو نمی آورده اند. زمانی یکی از معتقدان ابو القاسم منادی گر قدری غذا از جانب «پسر سیار» برای درویشان آورد و ابوالقاسم منادی گر به فراست موضوع را دریافت و بدین دلیل که پسر سیار «مردی سلطانی» است غذا را پس فرستاد. (قشیری، ۱۳۶۷: ۳۷۸)

صوفیان پاکدل همواره از دیدار سلاطین گریزان بوده اند و پیروان خود از این کار پرهیز داده اند:

«علما غافل آنان باشند که دنیا را قبله خود گردانیده ... و پرستش سلاطین را به دست گرفته و درگاه ایشان را طواف گاه خود گردانیده» (هجوی، ۱۳۷۱: ۲۱۳)

مولانا کتاب «فیه ما فیه» را با این حدیث نبوی آغاز می کند: «شَرَّ الْعُلَمَاءِ مَنْ زَارَ الْأَمْرَاءَ وَ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ زَارَ الْعُلَمَاءَ». نعم الامیر علی باب الفقیر و بئس الفقیر علی باب الامیر» (مولوی، ۱۳۶۹: ۱) سپس شروع به تفسیر و تأویل این حدیث می کند.

«خلفان صورت این سخن را گرفته اند که نشاید که عالم به زیارت امیر آید تا از شرور عالمان نباشد. معنی اش این نیست که پنداشته اند؛ بلکه معنی اش این است که امداد از امرا گیرد و صلاح و سداد او به واسطه امرا باشد و از ترس

ایشان اوّل خود تحصیل به نیت آن کرده باشد که مرا صلت دهند. و حرمت دارند و منصب دهند.» (همان: ۱) در ادامه تعبیر زیبایی دارد:

«عالمی که به مرتبه بی نیازی رسیده است و از سلطان انتظاری ندارد، حتّی اگر به زیارت امیر رود، او مزور است و امیر زایر، چون امیر به او محتاج است نه او به امیر.» (همان: ۲)

همّت صوفیان و عارفان آن چنان بلند بوده که شاهان وقت در برابر آنان هیبت خود را از دست می داده اند تا آنجا که گاهی برخی از امیران و وزیران به پایگاه آنان غبطه خورده اند. داستان رفتن هارون به ملاقات فضیل در منابع مختلف ذکر شده است.

«فضل بن ربیع روایت کرد که من با هارون الرشید به مکه شدم. چون حج بکردیم، هارون مرا گفت: اینجا مردی است از مردان خدای تعالی تا او را زیارت کنیم؟ ... وی را به نزد فضیل بردم، وی در غرفه ای بود آیتی از قرآن می خواند. در نزدیم. گفت: کیست؟ گفتیم: امیرالمؤمنین است. گفت: مرا با امیر المؤمنین چه کار است؟...»

آنگاه فرو آمد و در بگشاد و چراغ بکشت. و در زاویه ای بایستاد تا هارون گرد خانه ورا می جست تا دستش بر وی آمد، گفت: آه از دستی که از آن نرم تر ندیدم اگر از عذاب خدای برهد. هارون فرا گریستن آمد.» (هجویری، ۱۳۷۱: ۱۲۲)

پس از آن، فضیل به خواهش هارون، او را نصیحت می کند که امارت در روز قیامت موجب ندامت است و چاره کار، ترس از خدا، رعایت خلق و طاعت است. هارون از فضیل می خواهد تا اگر وامی دارد او برآورده کند. فضیل نمی پذیرد. این برخورد فضیل باعث می شود که هارون در خلوت اعتراف کند:

«ملک به حقیقت فضیل است» (همان: ۱۲۴)

ابوسعید نیز شخصیتی است که تمام مردم چه عادی و چه امرا و وزرا را شیفته شخصیت خود کرده بود. در جمع ارادتمندان او علاوه بر انبوه زحمتکشان شهری و روستایی از افراد مرفه و ثروتمندان هم گاه کسانی را می توان یافت.

حوزه نفوذ و معنویت بوسعید حَتّی ازین هم فراتر رفته و اربابان قدرت از قبیل امرا و وزرا و عمیدان خراسان و شحنه های نیشابور و رؤسای ولایات هم به حلقه ارادت او می پیوندند. (منور، ۱۳۸۱: شصت و سه)

از جمله ارادتمندان شیخ در امرا می توان به طغرل، چغری، ابراهیم ینال، خواجه نظام الملک، خواجه بومنصور ورقانی، محمّد بن منصور عمید خراسان و خواجه حمویه رییس مهنه اشاره کرد. (همان: شصت و سه) از آنجا که امرا خود به زیارت عرفا می رفته اند و از آنها دعای خیر طلب می کرده اند، موقعی پیش می آمد که عارفان هم بهترین استفاده ممکن را در جهت احقاق حق مردم و سفارش شاهان به عدالت ورزی ببرند. در راحة الصدور آمده است:

«چون سلطان طغرل بیک به همدان آمد، از اولیا سه پیر بودند: بابا طاهر و جعفر و شیخ حمشا. کوهکی است بر در همدان، آن را خضر خوانند؛ بر آنجا ایستاده بودند. نظر سلطان بر ایشان آمد. و دست هاشان ببویسد. بابا طاهر پاره ای شیفته گونه بودی، او را گفت: ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت: آنچه تو فرمایی. بابا گفت: آن کن که خدا می فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ. سلطان بگریست و گفت: چنین کنم.» (راوندی، ۱۳۶۴: ۹۸)

نکته در خور توجه آنکه قدرت معنوی برخی صوفیان چنان بوده که در پاره ای موارد موجب ترس حکومتیان از یک سو و حقد و حسد ظاهرگرایان و قشری اندیشان از دیگر سو بوده است.

تاریخ نشان داده است که برخی صوفیان و عارفان آزاد اندیش در سده های مختلف قربانی همدستی این دو گروه شده اند. نظیر آن را در قضیه حلاج، عین القضات و شیخ سهروردی شاهدیم. (حسین پور، ۱۳۸۴: ۵۴)

از نظر عارفی چون عزیز نسفی، زمانی به وضعیت آرمانی می رسیم که حاکمان که مظهر قدرت هستند از انسان های آگاه پیروی کنند.

«اگر مظهر قدرت، مطیع و فرمانبردار مظهر علم نشود و برخلاف زندگی کند، مردم در رنج باشند و عادات و رسوم بد در میان مردم پدید آید و ظلم و جور ظاهر شود و مردم بی رحم و شفقت گردند. راستی از میان مردم برخیزد. النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» (نسفی، ۱۳۸۱: ۴۴۲)

نتیجه گیری

ادبیات پایداری در زبان فارسی به عنوان معادل برای ادبیات مقاومت برگزیده شده است. اصطلاح ادبیات مقاومت را برای نخستین بار غسان کنفانی برای تبیین خطوط اصلی جبهه فرهنگی و ادبی مبارزه با رژیم صهیونیستی به کار برد. وی نام مجموعه‌ای از شعرها و داستانهای شاعران و نویسندگان معاصر فلسطینی را ادبیات مقاومت گذاشت و بدین ترتیب این اصطلاح ابتدا در میان شاعران و نویسندگان معاصر عرب و بعد از آن در همه جهان رایج شد. این اصطلاح اگر چه جدید و مربوط به دوران معاصر است، اما این نوع را در آثار پیشین هم می‌توان مشاهده کرد.

نگاهی به تاریخ پر فراز و نشیب ایران به خوبی نشان دهنده تحولات گسترده‌ای است که در پیکره سیاسی و اجتماعی این سرزمین دیرینه سال رخ داد و منجر به شکل‌گیری مقاومت‌های مردمی در برابر تجاوز اقوام بیگانه شده است. مقاومت‌هایی که شالوده فرهنگی آنها به تأثیر از حوادث گوناگون به آثار ادبی راه یافته و منجر به آفرینش آثار ارزشمندی در قالبهای متنوع و به منظور ایجاد و پاسداشت روحیه پایداری در میان مردم گشته است. با توجه به اهمیت جایگاه این گونه آثار در حفظ ارزشهای قومی و ملی ایرانیان، همواره شاعران و صاحب‌نظران، از نظرگاههای متنوعی به ادب پایداری پرداخته و تعاریفی را از آن ارائه داده‌اند.

نثر فارسی پس از نظم به عرصه ظهور آمد. قدیم‌ترین نثر فارسی از اواسط قرن چهارم هجری به جا مانده است. پایداری در دوره‌های اولیه بیشتر به دو صورت هجوگویی و مبارزه و ارشاد بوده است. هجوها بیشتر جنبه شخصی داشته و به ندرت هجو سیاسی دیده می‌شود و از طرفی نویسندگان با نوشتن نصیحتنامه‌ها و سیرالملوکها و سیاستنامه‌ها و آثاری به زبان حیوانات و در قالب نمادین پادشاهان را آموزش می‌دادند و آنان را از ظلم و اخلاق نکوهیده بر حذر می‌داشتند. پس از آن در دوره صفویه که به دین اسلام و مذهب تشیع عنایت ویژه داشتند، فتح نامه‌های متفاوت و متعدد، بیان غزوات ائمه معصومین و سلاطین صفوی همه در راستای پایداری و دفاع به حساب می‌آید. در دوران قاجار هم

جنگهای ایران و روس اتفاق افتاد و با رویکردی جهاد دفاعی مورد توجه ادبا واقع شد. تا این که در عصر مشروطه به فهم سیاسی روشنی ازین نوع ادبی می‌رسیم.

در نثرهای قرون چهارم، پنجم و ششم هجری بیشتر به موضوعات علمی، تاریخی، اجتماعی، حکمت، ادب، ریاضی، نجوم، فقه، تفسیر، کلام و... پرداخته شده است. در آثاری چون تاریخ بیهقی، سیاست نامه، کلیله و دمنه، مرزبان نامه و ... جلوه‌هایی از پایداری را می‌بینیم که به صورت ادب انتقادی جلوه یافته‌اند و مسائلی چون: عدالت طلبی، ستم ستیزی، توجه به رعیت، انتقاد از حاکمان و بی‌کفایتی آنان به صورت کنایی و در قالب داستان و نه به صورت آشکار از جمله مواردی است که در متون این دوران انعکاس یافته است. عرفا نیز در آثار خود از عملکرد پادشاهان روزگار انتقاد کرده‌اند. ابوسعید ابی‌الخیر، هجویری، غزالی، بابا طاهر و... همواره با سخنان خود راه درست را به آنان نشان داده و مورد احترام شاهان واقع شده‌اند. قدرت معنوی صوفیان و گرایش عامه مردم به آنان گاهی چنان بوده که هم پادشاهان و هم قشر ظاهرگرا از به قدرت رسیدن آنان وحشت داشته‌اند و این امر سبب به قتل رسیدن عرفا شده است. در قضیه حلاج، عین‌القیضات و شیخ شهاب‌الدین سهروردی شاهد این وقایع هستیم.

ذکر این نکته ضروری است که هر چند گاه عارفان خود به طور مستقیم درگیر مسائل سیاسی نشده‌اند، اما آموزه‌های آنان در مواردی سبب بروز قیام‌های ظلم ستیزانه شده‌اند. برای نمونه از دید صاحب‌نظران ظهور فتیان و جوانمردان در قرن‌های چهارم و پنجم هجری، نتیجه تأثیر پذیری برخی از قهرمانان و پهلوانان از اصول و آیین‌های صوفیانه و عارفانه بوده است. هجوم مغولان سرآغاز فصل جدیدی در ایران در قرن هفتم است. حمله مغول به ایران از سال ۶۱۶ هجری آغاز شد. اوضاع ناهنجاری که بر اثر این حادثه در ایران اتفاق افتاد با انقلابات ایران بعد از ضعف ایلخانیان و حمله تیمورتا اوایل قرن دهم ادامه یافت. در این دوران زبان عربی از رونق افتاد و تاریخ نویسی بر عکس موضوعات دیگر، رواج یافت. انواعی چون داستان و قصص و حکایت هم تألیف شد. در این دوره به دلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی، تا حدودی نثر متعهد را شاهدیم. هر چند قبل از حمله مغول، فتنه غزان در زمان سلجوقیان در خراسان اتفاق افتاده بود؛ اما در مقابل حمله فراگیر مغولان امر مهمی به حساب نمی‌آید. حمله مغولان بسیار گسترده بود و در همه شئون زندگی اعم از کشاورزی و صنعت گرفته تا مسائل فرهنگی و اخلاقی تأثیر گذاشت به طوری که اثرات آن تا قرن‌ها قابل ردیابی

است. بدین گونه ارتباط اهل علم با کتب قبل قطع شد و از استادان قدیم کسی باقی نماند تا بتواند شاگردی را تربیت کند. بهجای طبقات فهمیده که در دستگاههای حکومتی بودند، افراد زبون و بی سواد قرار گرفتند. گروهی از نویسندگان چون ساکت نشستند و با سلاح قلم به مبارزه با ناکارها و ستمها پرداختند. در سده‌های هفتم و هشتم به دلیل تاخت و تاز و کشتار و جنگ تا حدزیادی روحیه مقاومت از مردم سلب شده بود؛ اما باز ایرانیان در مقابل این هجومها پایداری کردند و بهترین نمونه انتقادها را در آثاری مثل گلستان به صورت آرام و اصلاح طلبانه در نصیحت به حاکمان و در آثار عبید زاکانی به صورت طنزهای تلخ و گزنده می‌توان دید.

منابع

- ۱- اسماعیلی، رضا. (۱۳۹۰). از پایداری تا پرواز (گفتگو با شاعران). چ دوم. تهران: روایت فتح.
- ۲- ابن یمن فریومدی. (۱۳۴۴). دیوان اشعار. تصحیح حسینعلی باستانی. تهران: کتابخانه سنایی.
- ۳- بصیری، محمدصادق. (۱۳۸۸). سیرتحلیلی شعر مقاومت در ادبیات فارسی. ج ۱. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- ۴- بهزادی اندوه جردی، حسین. (۱۳۷۸). طنز و طنزپردازی در ادب فارسی. تهران: صدوق.
- ۵- ترابی، ضیاءالدین. (۱۳۸۹). آشنایی با ادبیات مقاومت جهان. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس.
- ۶- حسامپور، سعید و حاجبی، احمد. (۱۳۸۷). «سهم ادبیات پایداری در کتابهای درسی». مجموعه مقالات اولین کنگره ادبیات پایداری. به کوشش احمد امیری خراسانی. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس.
- ۷- حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۶۳). تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری. تهران: انتشارات علمی.
- ۸- حلبی، علی اصغر. (۱۳۶۴). مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران. تهران: پیک.
- ۹- خیطی، حسین. (۱۳۹۰). فن نثر. تهران: زوار.
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغتنامه. تهران: مؤسسه لغتنامه.
- ۱۱- رستگار، منصور. (۱۳۸۰). انواع نثر فارسی. تهران: سمت.
- ۱۲- روستا. جمشید. (۱۳۹۳). «واکاوی نهضت مشروطه و تبیین ادبیات پایداری در آثار برخی از شاعران و نویسندگان شعوبی». نشریه ادبیات پایداری. سال ششم. بهار و تابستان.

- ۱۳-ریاحی، محمد امین. (۱۳۷۹). پایداری حماسی. چ اول. تهران: مروارید.
- ۱۴-زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۱). جستجو در تصوف ایران. چ هشتم. تهران.
- ۱۵-سجادی، صادق. (۱۳۸۵). تاریخ برمکیان. تهران: بنیاد موقوفات.
- ۱۶-سعیدی، مصلح الدین. (۱۳۷۲). کلیات. به تصحیح محمدعلی فروغی. چ هشتم. تهران: جاویدان.
- ۱۷-سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۸۷). حدیقه الحقیقه. تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۸-شادپور، حسن. (۱۳۸۰). «بازتاب اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در اشعار ابن یمین». مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت ابن یمین به اهتمام اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سمنان. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۹-صبور، داریوش. (۱۳۸۴). از کاروان حله. تهران: سخن.
- ۲۰-صفا، ذبیح الله. (۱۳۴۸). گنجینه سخن پارسی نویسان بزرگ و منتخب آثار آنان. ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۱-فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۳). درباره ادبیات و نقد ادبی. چ دوم. تهران: امیر کبیر.
- ۲۲-کریستن سن، آرتور. (۱۳۶۸). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: آشنا.
- ۲۳-معین، محمد. (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- ۲۴-مکارمی نیا، علی. (۱۳۸۵). بررسی شعر دفاع مقدس. تهران: ترفند.
- ۲۵-مؤتمن، زین العابدین. (۱۳۶۴). شعروادب فارسی. تهران: زرین.
- ۲۶-ممتحن، حسینعلی. (۱۳۷۰). نهضت شعوبیه. چ دوم. تهران: علمی فرهنگی.
- ۲۷-مقدم، خلیل الله. (۱۳۵۷). طنز چیست؟. تهران: انتشارات امیر.
- ۲۸-نجفی، ابوالحسن. (۱۳۵۶). وظیفه ادبیات. چ اول. تهران: کتاب زمان.
- ۲۹-نوذری، عزت الله. (۱۳۸۰). تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت. چ چهارم. تهران: خجسته.
- ۳۰-وحید، فریدون. (۱۳۸۷). جامعه شناسی در ادبیات فارسی. تهران: سمت.
- ۳۱-همایی، جلال الدین. (۱۳۶۶). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: زوار.